

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال ششم
شماره ۸۱ - آذر ۱۳۸۵ - دسامبر ۲۰۰۶

چرا انقلاب مشروطیت را جشن می گیریم

حزب ما، حزب کار ایران (توفان) صدمین سالگرد انقلاب مشروطیت ایران را جشن گرفت. پرسشی که مطرح است این است که کمونیستها با جشن انقلاب مشروطیت ایران چه کار؟ مگر این انقلاب یک انقلاب کمونیستی بوده است؟ نخست اینکه انقلاب مشروطیت یک انقلاب مردمی در ایران بود که توده مردم را به حرکت در آورده بود و آنها را در سرنوشت خودشان شرکت می داد. این انقلاب گرچه ماهیتا بورژوازی بود و سرانجام در اثر سازش و ضعف نیروهای انقلابی به ناکامی انجامید ولی تکانی به جامعه ایران داد که لزش آن تا به امروز حتی تا زمان استقرار رژیم خمینی در ایران حس می شود. انقلاب مشروطیت هنوز به مفهومی به تاریخ سپرده نشده است. هنوز ایران می جوشد و قوام می یابد و جامعه در جستجوی راه خویش است. انقلاب مشروطیت علیه استبداد شاهی، علیه خودکامگی، فقدان قانونیت، قلدری خان ها و انقلابی علیه استبداد مذهبی و مشروع عوامی بود که برای انسانها پیشیزی ارزش قابل نبودند. حقوق انسانها را به رسمیت نمی شناختند. انقلاب مشروطیت در عین حال علیه نفوذ استعمار اجانب تزارهای روس و استعمارگران فرتوت انگلستان در ایران بود. این انقلاب هم دموکراتیک بود و هم ضد استعماری. همین دو شرط کافی است تا کمونیستها از این دستاورد به حمایت برخیزند. گرچه امروز صد سال از انقلاب مشروطیت می گذرد ولی ایده های آن و تحقق آنها هنوز هم در پاره ای موارد در دستور کار نیروهای انقلابی قرار دارد. شاهان ایران پس از ناکامی انقلاب مجددا بنای خودکامگی را در ایران برپا کردند و ظلم گسترده ای را در ایران مستقر ساختند و روحانیت نیز تلاش کرد سنگرهای از دست داده خویش را یکی پس از دیگری پس بگیرد. خلقهای ایران به انقراض پادشاهی در ایران دست یافتند و حال باید مشروعه چپان قرن بیست یکم را در میدان توپخانه تهران بدر بیاورند. انقلاب مشروطیت نخستین انقلاب دموکراتیک آسیا است و انقلابی است که بشدت از نهضت سوسیال دموکراسی روسیه متأثر است. فعالین طبقه کارگر در ایران از جمله حیدر... ادامه در صفحه ۲

بازار اورانیوم و دسیسه چینی امپریالیسم

مورد آن چیست امر دیگری است که ما در مقالات گذشته خود مفصل به آن پرداخته ایم. دولی که این جار و جنجال تبلیغاتی را براه انداخته اند خودشان از جنایتکارترین و بی وجدان ترین دول غارتگر و تجاوزگر جهانند و طبیعتا کوچکترین مشروعیتی ندارند بدیگران ایراد بگیرند و خطر بمب اتمی را گوشزد کنند. این وظیفه مردم ایران است که در این زمینه تصمیم بگیرند و پیشنهاد خلع سلاح اتمی عمومی را مطرح نمایند.

امپریالیستها که می بینند با این استدلال تا کنون موفق نشده اند نه دول غیر متعهد را بنبغ خویش بسپح کنند و نه توانسته اند مردم ایران را فریب دهند و نه اینکه افکار عمومی جهان را گول بزنند. آنها از روی استیصال هر لحظه استدلال مسخره جدیدی از جیب بغلشان در می آورند تا ثابت کنند غنی سازی اورانیوم در ایران مساوی ساختن بمب اتمی است که تازه اگر چنین باشد همانگونه که در بالا نوشتیم با خروج... ادامه در صفحه ۲

سخنگویان امپریالیستها و نوکران آنها در جهان می گویند که مخازن اورانیوم شناخته شده در جهان تنها کفاف تامین سوخت جهان را به مدت ۶۰ سال آینده می دهد و آنها در صورتی که مصرف انرژی در همین حد باقی بماند و افزایش نیابد و پس از آن باید فکر دیگری برای تامین انرژی کرد. آنها از این اظهار نظر که بیشتر جنبه شستشوی مغزی ایدئولوژیک دارد تا بیان واقعیت یک پژوهش علمی، نتیجه می گیرند که کشور ایران نه در پی غنی سازی اورانیوم که بهر صورت آینده ای ندارد و تمام شدنی است بلکه در پی ساختن بمب اتمی است. آنها در نفی فعالیتها هسته ای ایران مدعی می شوند ساختمان نیروگاه اتمی در ایران بی آینده است و بهر صورت نمی تواند انرژی آینده ایران را که طول عمری در حدود شصت سال دارد تامین نماید و لذا ایران در عرصه ای سرمایه گذاری می کند که نه آینده ای دارد و نه اقتصادی است. و از این تحلیل نتیجه می گیرند که ایران در پی ساختن بمب اتمی است.

ایران قرار داد منع گسترش سلاحهای اتمی را امضاء کرده است و موافقت خویش را برای نساختن بمب اتمی نه تنها بر اساس قرار داد موجود بلکه در بسیاری موضعگیریهای سیاسی اعلام داشته است. حداقل از نظر حقوقی به دولت ایران نمی توان ایرادی وارد دانست. اگر دولت ایران مانند جمهوری دموکراتیک کره شمالی از قرارداد منع گسترش سلاحهای اتمی خارج شود این حق طبیعی ایران است که حتی به ساختن بمب اتمی مانند اسرائیل که قرارداد را امضاء نکرده است و آمریکا و پاکستان و فرانسه و انگلستان و... مبادرت ورزد. امری که برای یکی خوب و پسندیده است نمی تواند برای دیگری بد و نکوهیده باشد. اینکه داشتن بمب اتمی به مصلحت ایران است و یا نیست و یا اینکه موضع کمونیستها و از جمله حزب ما در

شکست مفتضحانه “قادر مطلق”

جرج بوش به عنوان فرستاده خدا بر روی زمین آنطور که آرتور شلزینگر تاریخنویس معاصر می گوید تنها حکومت مذهبی آمریکا در طول تاریخ آن است. جرج بوش که پاره ای مفاهیم مذهبی را از رونالد ریگان عاریه گرفته بود برای به کف آوردن کرسی ریاست جمهوری از تمام استعداد مذهبی ریاکارانه خویش و از تمام سازمانهای مذهبی آمریکائی که به مردم حقنه می کنند ارتش آمریکا در سراسر جهان در پی ماموریت مذهبی و رستگار کردن مردم... ادامه در صفحه ۴

ارتش اشغالگر به مرده هم رحم نمی کند

پاره ای از این تصاویر مربوط به سال ۲۰۰۳ است. ظاهرا سربازان ارتش اشغالگر در افغانستان به همان روشهای ناشایست و غیر انسانی متوسل می شده اند که ارتش امپریالیست آمریکا در زندان ابو غریب در عراق متوسل می شد. این همزمانی از کیفیت واحدی برخوردار است. امپریالیستهای اروپائی که برای فریب افکار عمومی و رقابت با امپریالیسم آمریکا در مورد فجایع زندان ابو غریب در عراق سنگ تمام می گذاشتند خودشان در خلوت به همان کار دیگر مشغول بودند و آنرا از انظار جهانیان در هاله ای از فریادهای “دموکراتیک” و “ارزشهای اروپائی” پنهان می کردند. پس از انتشار تصاویر تکانه در مطبوعات دولتمردان آلمان انزجار خویش را از این امر رسماً اعلام داشته و افزودند که ارتش آلمان یک ارتش برای ایجاد صلح و امنیت است و این رویدادها جنبه استثنائی داشته و شدیداً با آنها مبارزه خواهد شد. هنوز صدای این قسم های حضرت عباس در فضا طنین افکن بود که تصاویر جدید و تکانهنده دیگری منتشر شد که در سال ۲۰۰۴ برداشته شده بود. حال معلوم می شد که دیگر استثنائی در کار نیست همه چیز بر اساس قاعده معینی صورت می گیرد. شکنجه و توهین و تجاوز و آدمکشی و شرط بندی بر سر شکار انسانها... ادامه در صفحه ۴

“دی کوزه گری بدیدم اندر بازار،
بر پاره گلی لگد همی زد بسیار،
و آن گل بزبان حال با او می گفت:
من همچو تو بوده ام مرا نیکو دار.”

“حکیم عمر خیام نیشابوری”

مطبوعات در آلمان اسنادی را منتشر کردند که نشان می داد سربازان آلمانی که تحت عنوان پرطمطراق استقرار صلح از طرف سازمان ملل به اشغال افغانستان مشغولند به مرده های افغانی نیز رحم نمی کنند تا چه برسد به زنده ها. سربازان حافظ صلح جمجمه قربانیان خویش را تزیینبخش عکسهای یادگاری خویش از حضورشان در افغانستان می کنند. این تصاویر نشان می دهد که سربازان ارتش اشغالگر جمجمه افغانیها را بر سر نیزه و دشنه و جلوی سپر ماشین کاشته اند و یا بر روی شانه خویش گذارده و به آن لیخنه تمسخر می زنند. حتی موردی وجود دارد که سربازی آلت تناسلی خویش را بالای سر جمجمه افغانی گرفته است و به این شاهکار بیمارگونه افتخار می کند.

“این کوزه چو من عاشق زاری بوده است،
در بند سر زلف نگاری بوده است،
این دسته که بر گردن او می بینی
دستیست که در گردن یاری بوده است.”
“عمر خیام”

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

چرا انقلاب مشروطیت...

عموآغلی و یارانش تلاش فراوان کردند تا جنبه اجتماعی و دموکراتیک انقلاب مشروطه را تعمیق بخشند و آن را رادیکالیزه کرده اقشار فرودست جامعه را به میدان مبارزه بکشند. مقاومت سرسختانه مردم آذربایجان از این تاثیر سرچشمه می گرفت. این است که حمایت ما از نهضت مشروطیت حمایت از نیاکان کمونیستی خودمان نیز هست که ضربه کاری به سلطنت استبدادی و مشروطه چپان وارد کردند.

کمونیستها در انقلاب مشروطیت نهضتی را می دیدند که انسان را در مرکز توجه قرار می داد، برای سرنوشت وی ارزش قابل بود و برای رفع ستمگری و تحقق عدالت اجتماعی مبارزه می کرد. این درست است که بورژوازی به خاطر ماهیت طبقاتی خویش واهمه دارد که مبارزه دموکراتیک را به پایان برساند ولی در عین حال این نیز درست است که هرگز کمونیستها با دیده تحقیر به حقوق کسب شده توسط بورژوازی نگاه نمی کنند بلکه بر شالوده آن، آنرا به دموکراسی پروولتری که در برگیرنده حقوق اکثریت رنجبران و ستمدیدگان است تکامل می دهند. کمونیستها نیهیلیست نیستند، به نفی گذشته و انکار آن نمی پردازند بلکه با تکیه بر گذشته و الهام از آن و آموزش از نکات مثبت و منفی آن، گام دیگری به جلو بر می دارند از این نقطه نظر نیز کمونیستها باید از دستاوردهای انقلاب مشروطیت حمایت کنند و مانع شوند که تاریخ به عقب برگردد و استبداد و خودکامگی مجدداً مستقر گردد.

ما انقلاب مشروطیت را جشن می گیریم زیرا شرکت وسیع کمونیستهای ایران با نیروی محدودشان در آن به رادیکالیزه شدن این انقلاب یاری رساند و مهر خویش را بر این انقلاب زد و این وظیفه سایر کمونیستهاست که آن راه را متناسب با رشد تاریخ ادامه دهند و جامعه بی طبقه ضد بهره کشی را مستقر سازند. کمونیستها همواره بر این عقیده بوده اند که باید در انقلاب شرکت کرد و جنبه دموکراتیک آنرا تقویت نمود و کوشید پرچم مبارزه را در جاییکه بورژوازی به علت ماهیت طبقاتی خویش و از ترس تعمیق انقلاب به زمین می اندازد برافراشت و انقلاب را به پیش برد و باین جهت هرگز کمونیستها دشمن دستاوردهای انقلابات بورژوازی نیستند آنها می خواهند این دستاوردها را در جهت پیشرفت انقلاب تعمیق دهند و در خدمت اکثریت جامعه انسانی در خدمت زحمتکشان در آورند. کسی که این دیالکتیک تاریخ را نبیند در عمل سیاسی به ارتجاع سرنگون می شود. بهمین جهت ما کمونیستها حتی از حقوق کسب شده در جوامع بورژوازی دفاع می کنیم. حامی حقوق دموکراتیک بورژوازی هستیم و نمی گذاریم که بورژوازی در دوران امپریالیسم این حقوق را از مردم سلب کند ولی در عین حال تلاش می کنیم با حفظ این حداقل به دستاوردهای بزرگتری نایل شویم که حقوق بشر را به نفی بهره کشی انسان از انسان بسط دهیم. باین مفهوم انقلاب مشروطیت انقلاب ما کمونیستها نیز می باشد.

ما انقلاب مشروطیت را جشن می گیریم زیرا به اساس ماتریالیسم تاریخی ایمان داریم و این انقلاب را مرحله ای از تکامل تاریخی جامعه ایران می دانیم. بدون پشتوانه انقلاب مشروطیت نه می توانست نهضت ملی شدن صنعت نفت پا بگیرد و نه می توانست بدوران خودکامگی سلطنت مستبده پهلویها پایان داده شود.

انقلاب مشروطیت حقوقی را به مردم داد که تا به امروز مشروطه چی ها ی در قدرت نتوانسته اند آنرا از مردم ایران بازپس بگیرند و با غضب رهبری انقلاب در بهمن ۵۷ آخرین تکانه های مرگ تاریخی خویش را نشان می دهند.

انقلاب مشروطیت انجمنهای ایالتی و ولایتی را در ایران برسمیت شناخت و این معنای دیگری نداشت جز اینکه حقوق خلقهای ایران برسمیت شناخته شود. خلق آذربایجان با مبارزه ایکه برای آزادی ایران کرد حق بزرگی به گردن سایر خلقهای ایران دارد و نشان داد که تا به چه حد به وحدت خلقهای و تمامیت ارضی ایران علاقمند است. این دستاوردی است که استبداد پادشاهی پهلوی آن را به گور سپرد و این ما هستیم که باید از این دستاورد به پشتیبانی برخیزیم.

سلطنت طلبها که همان پهلوی چی ها باشند هرگز خویشاوندی صمیمانه ای با انقلاب مشروطیت ایران و روح بزرگ آن نداشته و ندارند. آنها همواره ضد انقلاب بوده اند. شاه پرستان هوادار استبداد شاهی قیل از انقلاب مشروطه هستند و از روح استبداد قاجار الهام می گیرند. در تمام دوران حکومت پهلویها دستاوردهای انقلاب مشروطیت یکی بعد از دیگری بگور سپرده شد. انتخابات همواره انتصابات و فرمایشی و برخلاف اراده مردم بود. آزادی عقیده و بیان آن ممنوع بود. آزادیخواهان ایران یا ترور شدند و یا در زندانهای پهلویها جان دادند، مطبوعات شدیداً سانسور می شد و تحت نظارت ساواک بود، از آزادی اجتماعات و احزاب خبری نبود. دادگاههای مبارزان سیاسی نظامی و سرپوشیده بود. شکنجه رکن اساسی حفظ نظام پادشاهی پهلوی را تشکیل می داد. پای اجانب در ایران باز بود و آنزیکائی ها از حق کاپیتولاسیون در ایران برخوردار بودند. عفریت استبداد بر جان و مال و ناموس مردم ایران چنگ انداخته بود. دستاوردهای مشروطیت توسط پهلویها بر باد داده شد. باین جهت شاه پرستان ماهیتا نمی توانند مشروطه خواه باشند آنها شاهپرستی خویش را در زیر این نقاب پنهان می کنند که گویا مشروطه خواه هستند ولی وظیفه کمونیستها این است که نشان دهند این عده نمی توانند وارث دستاوردهای انقلاب مشروطه ایران باشند. آنها دشمنان نقابدار انقلاب مشروطه ایران هستند. حزب ما از این جهت این انقلاب را جشن می گیرد که نشان دهد تنها کمونیستهای ایرانند که وارث حقیقی و واقعی این انقلاب مردمی هستند و این انقلاب را با توجه به تکامل تاریخی و مقتضیات زمانی بیک جمهوری دموکراتیک سوسیالیستی ارتقاء خواهند داد. حمایت از دستاوردهای و روح بزرگ انقلاب مشروطیت می طلبد که یکپارچه علیه سلطنت طلبان شاهپرست بیا خیزیم و دستاویز حمایت از انقلاب مشروطیت را از چنگشان با افشاء چهره ریکار آنها بدر آوریم.

ما از این دستاوردها تجلیل می کنیم زیرا در عین حال رژیم مشروطه طلب جمهوری اسلامی نیز ساطور قصابی اسلامی خویش را بدر آورده تا سر موافقان دستاوردهای انقلاب مشروطیت را ببرد و خیانت روحانیت خود فروخته مشروطه چی و عقب مانده را خدمت به انقلاب جلوه دهد. تحریف ماهیت انقلاب مشروطیت از جانب دو دشمن سابق انقلاب مشروطیت، استبداد شاهی و استبداد مذهبی، علیرغم تفاوت ظاهری آنها، علیرغم اینکه توسط ضد انقلاب فاتح و ضد انقلاب مغلوب نمایندگی می شود دارای ماهیت واحدی است. هم رژیم پهلوی و

هم رژیم روحانیت، هم شاه و هم شیخ با انقلاب مشروطیت بدون آنکه آنرا جسورانه بر زبان آورند مخالفتند. این کمونیستها هستند که باید پرچم این دستاورده خلق ایران را برافراشته نگاه دارند و مضمون حمایت کمونیستی را از یک انقلاب بورژوازی روشن گردانند. این است که ما با امکانات محدود خود این خاطره را جشن گرفتیم و این سنت را زنده کردیم تا در آینده نیز همه کمونیستهای ایران چه قبل و چه بعد از کسب قدرت سیاسی این انقلاب تاریخی را جشن بگیرند و جنبه های متفاوت آن را پژوهش کنند و به جامعه تقدیم نمایند.

بازار ارنیوم...

ایران از پیمان منع گسترش سلاحهای هسته ای صرفاً از جنبه حقوقی نمی توان بر آن ایرادی وارد دانست. ولی آنها استدلال جنیدی دارند. این استدلال جدید استدلال ۶۰ ساله است.

نخست اینکه این ادعا که مخازن موجود اورانیوم تنها نیاز انرژی ۶۰ سال آینده را تامین می کند تنها یک ادعای پوچ ممالک امپریالیستی برای فریب سایر کشورها است. اگر سخنگویان آنها مدعی می شدند که تامین نیاز مصرف انرژی تنها برای ۳۰ سال آینده مقدور است باز هم کسی نبود بجز تنها متحدین انگشت شمار آنها که صحت و سقم این ادعا را به زیر پرسش بکشاند. تنها ممالک بزرگ سرمایه داری که بر جهان سلطه دیرینه دارند می توانند با توجه به توان علمی و کارشناسی که دارا می باشند تا حدودی مکانها و معادن مواد اولیه را بشناسند و از ظرفیت واقعی آنها با خبر باشند. آنها در بازار بورس جهانی با پخش اخباری در مورد کشف یک معدن بزرگ اورانیوم و یا مس می توانند در بالا و پائین بردن قیمتها موثر باشند. ادعای اینکه مقدار اورانیوم کشف شده در جهان تنها کفاف مصرف ۶۰ سال انرژی آینده را با شرایط حاکم امروز در بازار مصرف انرژی می دهد به افزایش قیمت اورانیوم کمک می کند و چین و هند را وادار می نماید در بازار جهانی پول بیشتری برای خرید کالای اورانیوم بپردازند.

جنبه دیگر این ادعا که پوچی آنرا نشان می دهد تلاش شتابان این ممالک در گسترش تولید انرژی نیروگاههای اتمی و ساختن نیروگاههای اتمی جدید در کشورهای خود است. اگر به اخبار مطبوعات مراجعه کنید متوجه می شوید که کلیه ممالک پیشرفته سرمایه داری در سراسر جهان تولید نیروگاههای هسته ای خویش را افزایش داده و یا برای گسترش و افزایش ظرفیت آنها برنامه ریزی دراز مدت کرده اند. آنوقت این پرسش مطرح می شود که چگونه این برنامه ریزی با سرمایه کلان برای ۶۰ سال ادعائی آینده اقتصادی است؟ تا ساختمان این نیروگاهها تمام و آماده بهره برداری شود چندین سال وقت می گذرد و این مدت را نیز باید از حد تخمین مدت ۶۰ سال تفریق کرد تا مبنای مدت واقعی محاسبه اقتصادی بدست آید. هر چه این مدت کمتر باشد این سرمایه گذاری غیر اقتصادی تر است. ولی علیرغم این دول امپریالیستی و حتی غیر امپریالیستی از نیت خود برای ساختمان نیروگاههای اتمی دست بر نمی دارند. نشریه حریت در ترکیه نوشت: "به علت بهای بالای انرژی ۲۳ در صد از شهروندان ترکیه از برق قاچاق استفاده می کنند." دولت ترکیه قصد دارد در دو مرحله ۵ نیروگاه اتمی احداث کند که اولین و بزرگترین آن در شهر... ادامه در صفحه ۳

بازار ارنیوم...

شمالی سینوپ در ترکیه خواهد بود. دولت ترکیه اعلام کرده است که برای رفع وابستگی از نظر انرژی اتمی راه دیگری جز بهره برداری از انرژی اتمی ندارد.

نشریه زود دوپچه تسایوتونگ در شماره ۸ و ۹ ژوئیه ۲۰۰۶ نوشت: «با مساعدت و اشنگتن اکنون هندوستان می تواند نیروگاههای اتمی خویش را گسترش دهد و عطرش انرژی فزاینده یک میلیارد هندی را بر طرف کند». این کار در زمانی صورت می گیرد که دولت هندوستان نه عضو پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی است و نه از بکار بردن و تهدید با بمب اتمی دست بر می دارد.

نشریه آفتاب در ۹ مرداد ۱۳۸۵ نوشت: «چین اعلام کرد که به پاکستان بای ساخت شش نیروگاه برق هسته ای ۳۰۰ مگاواتی کمک خواهد کرد...»

چین در حال حاضر ۱۱ نیروگاه برق هسته ای دارد که در مجموع ۸۷۰۰ مگا وات برق هسته ای تولید می کنند. بر اساس طرحی ملی، چین قصد دارد ۲۰ واحد نیروگاهی دیگر را تا سال ۲۰۲۰ برای خود احداث کند تا بتواند قادر به تامین نیازهای فزاینده انرژی آن شود».

نشریه زود دوپچه تسایوتونگ در شماره ۴ تا ۵ نوامبر ۲۰۰۶ می نویسد: «دولت بلر در نظر دارد پس از ده ها سال برای نخستین بار مجدداً احداث نیروگاههای هسته ای را مجاز شمارد. وی سعی می کند سران ممالک صنعتی گروه ۸ را به یک موضعگیری دوستانه تری نسبت به مساله اتمی وادارد».

آقای بلر و آقای بران وزیر خزانه داری انگلستان اعلام کردند که می خواهند سیستم اتمی انگلستان را مدرن کنند. آنها بای این کار برنامه دراز مدتی چیده اند. نشریه زود دوپچه تسایوتونگ در شماره ۲۳ ژوئن ۲۰۰۶ نوشت: «مخارج سیستم هسته ای مدرن بر اساس گزارش کارشناسان می تواند ۲۵ میلیارد فوند (۳۷ میلیارد یورو) را تا سال ۲۰۲۵ ببلعد. معذالک آقای بران که بعنوان خزانه دار مسئول بودجه کشور است روشن کرد که وی برای پرداخت این مبلغ آماده است».

همین نشریه در شماره ۱۷ و ۱۸ ژوئن خویش به برخورد مجلس اروپا به مساله استفاده از انرژی هسته ای اشاره کرده می نویسد: «در یک تصمیمی پیرامون اشتراک اتمی اتم اویر اکثریتی از جمله سوسیال دموکراتها موافق کارزار روشنگری در مورد نیروگاههای هسته ای بودند. دلیشان: «موکدا ضرورت دارد که افکار وسیع عمومی مزایای بهره برداری مطمئن از انرژی هسته ای را درک کند». این مصوبه حتی مورد تأیید سوسیال دموکراتهای آلمان در مجلس اروپا نیز قرار گرفت.

در همن شماره و در همان مقاله سازمان انرژی اتمی به صراحت عنوان می کند که تنها راه جلوگیری از گرم شدن هوا و جلوگیری از خطر از دست دادن تعادل طبیعت کم کردن مصرف انرژی از مواد فسیلی نظیر نفت است که به تولید گاز کربن و تغییر آب و هوا منجر می شود. سازمان انرژی اتمی تنها راه را در توسعه نیروگاههای هسته ای و استفاده از انرژی هسته ای می داند. زود دوپچه می نویسد: «درست قبل از آغاز کنفرانس ممانعت از آلودگی هوا در ناپروبی سازمان جهانی انرژی اتمی در ۲۲ سال تاریخ حیاتش برای نخستین بار در پاریس بطور آشکار برای احداث نیروهای جدید هسته ای تبلیغ می کند. در گزارش این سازمان که در دست نمایندگان کنفرانس قرار

داده شده است و در هفته آینده منتشر می شود آژانس به این نتیجه می رسد که بدون نیروی برق حاصل از انرژی هسته ای و نیروگاههای هسته ای جدید مشکل گرم شدن کره زمین قابل کنترل نیست. از این گذشته بدون فن آوری هسته ای تامین انرژی جهانی با اندازه کافی مطمئن نیست».

ما از گسترش و تکمیل نیروگاههای هسته ای در آلمان، سوئد، فنلاند، لتونی، چک، فرانسه، روسیه، آمریکا و... سخن نمی گوئیم. همین نمونه هائی که خود امپریالیستها منتشر می کنند و سیاه روی سفید نوشته اند کافیهست تا از دوروی آنها در برخورد به مساله بهره برداری از انرژی هسته ای در ایران پرده بردارد. مثنی ایرانی که بیشتر ابلهان سیاسی هستند و به آینده مردم کشورشان فکر نمی کنند این دروغهای امپریالیستها را باور می کنند و خود را به رنگ سبزه ها در می آورند تا آلت دست امپریالیستها شوند. بهره برداری از انرژی هسته ای و دستیابی به این فن آوری حق مسلم مردم ایران است. مخالفت با آن مخالف با مصالح ملی کشور ماست و آب ریختن به آسیاب رژیم جمهوری اسلامی است تا برای حفظ رژیم ارتجاعی و کثیفش سرانجام مصالح ملی ایران را وجه المصلحه بقاء رژیم آخوندی قرار دهد و با امپریالیسم بر سر توقف غنی سازی هسته ای کنار کنار آید. حال که ماهیت تبلیغات امپریالیستها را روشن کردیم و نشان دادیم که خود آنها در عمل عکس آنرا می کنند که به ملل تحت سلطه توصیه می نمایند و حقوق ملت های جهان را لگد مال می نمایند و برای اسارت آنها از هم اکنون برنامه ریزی می کنند بر می گردیم به استدلال ۶۰ سالگی آنها.

واقعیت چیست؟ حتی اگر ما مبنای داوری خویش را بر همان ادعای ۶۰ سال بگذاریم باید توضیح دهیم که امپریالیستها منابع انرژی جهانی را نسبت به سرانه جهانی مصرف انرژی محاسبه و بر این اساس طول عمر مصرف اورانیوم را تخمین می زنند. در حالیکه معادن اورانیوم ایران متعلق به ایران است و نه به امپریالیستهای جهانی و به همه کشورهای جهان. چنانچه ایران معادن اورانیوم خویش را خود استخراج کند و مصرف نماید آنگاه نیروگاههای اتمی ایران برای قرنهای آتی نیز می توانند به تولید انرژی بپردازند و ایران یکی از بزرگترین تولید کنندگان انرژی در منطقه خواهد شد و می تواند از راه فروش انرژی هسته ای به صورت نیروی برق یک منبع درآمد دائمی اقتصادی و سیاسی در منطقه ایجاد کند. اینکه ماهیت رژیم می که در ایران بر سر کار است چیست کوچکترین تغییری در این ارزیابی علمی و دوراندیشانه نمی تواند بوجود آورد. این تنها می تواند بهانه ای در دست اپوزیسیون فلابی ایران باشد تا بر مصالح ایران و بضع امپریالیستها و صهیونیستها خط بطلان بکشند و آلت دست تبلیغات آنها شود. کسی نمی تواند ماهیت رژیم ایران را در صد سال آتی پیشگویی کند ولی می توان پیشگویی کرد که ایران باقی می ماند و نسلهای بعدی ایرانیان به مصرف انرژی برای رفاه بیشتر و یا تامین حداقل امکان زیست نیاز خواهند داشت. می توان پیشگویی کرد که در صد سال دیگر رژیم جمهوری اسلامی در ایران بر سر کار نیست. می توان پیشگویی کرد که نیاز به مصرف فزاینده انرژی در ایران به ماهیت رژیمهایی که می آیند و می روند بستگی ندارد و نخواهد داشت و باید مستقل از ماهیت این رژیمها در مورد این پدیده اظهار نظر کرد تا مردم این تشکله را جدی بگیرند و برای

تحلیلهای آنها ارزش قابل شوند. پرگوئیهای بی معنا و درازگوئی برای چیزی نگفتن هنر نیست توهین به خوانندگان و مردم است که این مدعیان رهبری، آنها را احق می پندارند. طبیعتاً در یک دنیای بدون سرمایه داری توزیع و مصرف انرژی نیز باید با برنامه، عادلانه و انسانی باشد و ما کمونیستها نخستین کسانی خواهیم بود که برنامه تامین انرژی مردم را در یک حکومت جهانی متکی بر آزادی انسان در مد نظر و برنامه خویش قرار می دهیم. ما با روح همبستگی بین المللی پرورش یافته ایم و نجات بشریت را در برادری آنها می دانیم. ولی این ایده آل انسانی نباید مانع از آن شود که در زمانیکه همه شرایط برای این تحول موجود نیست ممالک زیر سلطه در فکر تامین آتیه ساکنین کشورشان نباشند. این دستاوردهائی است که برای نسلهای آینده ایران باقی می ماند.

مخالفت امپریالیستها با نیروگاههای هسته ای ایران ناشی از ترس آنها از بمب اتمی ایران نیست زیرا که آنها از نظر نظامی قادرند پس از نخستین آزمایش اتمی ایران تمام تاسیسات هسته ای ایران را نابود کنند و خیاشان راحت شود. آنها قادرند با فشار جهانی و تحمیل قراردادهای بازرسی های دائم و سرزده از «اسرار اتمی» ایران همانگونه که تا کنون در اثر خیانت رژیم جمهوری اسلامی با پذیرش قرارداد الحاقی بوده است سر در آورند. ولی علیرغم این واقعیات آنها بر طبل تبلیغاتی خویش علیه حق مسلم ایران در غنی کردن اورانیوم می کوبند. امپریالیستها خود را مالک اورانیوم ایران می دانند. در زمان سلسله منفور پهلوی مخازن اورانیوم یزد را آمریکائیا کشتی کشتی می زدینند و شاه «مستقل و ملی» دست آنها را در این راهزنی دریائی باز گذارده بود و صدایش را هم در نمی آورد. حتی یکبار هم نشد که مطبوعات ایران از مخازن بزرگ اورانیوم یزد سخن گویند. صحبت بر سر اورانیوم حرام بود و خیانت ملی محسوب می شد.

ولی امروز هر ایرانی می داند که ایران دارای مخازن غنی اورانیوم در حوالی یزد است و مالک انرژی سرشار است.

امپریالیستها که دستشان از این گنج باد آورده کوتاه شده است می خواهند اورانیوم ایران را به نیروگاههای اتمی خویش سرازیر کنند. آنها بر روی این اورانیوم حساب باز کرده اند. آنها می خواهند اورانیوم ایران را بزدند و غنی کنند و با بهای کلان که هر روز کلان تر و انحصاری تر نیز می شود مجدا به خود ما بفروشند. آنها می خواهند دوسره بار کنند. نوکران بیچاره بی جیره و موجب و با بی جیره و موجب بومی آنها در ایران از «چپ» و راست ماهیت ارتجاعی جمهوری اسلامی را دستاویزی کرده اند تا آینده نسلهای آتی ایران را بر باد دهند. آنها با غنی کردن اورانیوم در ایران مخالفند و اعتقاد دارند که ما باید اورانیوم خود را به امپریالیستهای «متمدن» پیشکش کنیم. و نیروی برق خود را در آتیه از آنها بخریم. این منطق خائنین و ضد ایرانی هاست.

روشن است که غنی کردن اورانیوم حق مسلم ماست. یک آرمان ملی است و مردم ایران باید برای کسب این حق مانند حق ایران در ملی کردن صنعت نفت بکوشند. مردم ایران باید با مبارزه همه جانبه خویش مانع شوند که امپریالیستها و نوکران بومی «چپ» و راست آنها بر سر این حق معامله کنند. رژیم مرتجع جمهوری اسلامی هر لحظه ممکن است با کسب... ادامه در صفحه ۴

محصولات این تکامل بوجود آمده است. در حالی که دانش بشر عمر کره زمین را و نه عمر کائنات را ۴/۶ میلیارد سال تخمین می زند رمالان مذهبی در آمریکا عمر زمین را ۶ هزار سال می دانند. تعداد آنها ۵۲ در صد مردم تحقیق شده آمریکاست که فاقد اراده آزاد برای اتخاذ تصمیم درست هستند. بنیادگرایان مسیحی که همان چماقداران حزب الهی هستند در آمریکا به ترور روانی دانشمندان اشتغال دارند، از سخنرانی آنها ممانعت می کنند و آنها را به قتل تهدید می کنند بطوریکه آنها باید با محافظ حرکت کنند. این بیماری خطرناک مذهبی از جانب دولت سرمایه داری امپریالیستی حمایت می شود. بر اساس سرشماری نشریه نیوزویک آمریکا ۳۷ در صد مردم آمریکا نمی توانند تصور کنند که رئیس جمهور آنها یک فرد غیر مذهبی باشد. جامعه شناس زن آمریکایی بنام پنی ادگل Penny Edgell از دانشگاه مینوسوتا در مینه آپلیس می گوید: "افکار عمومی وسیعی در آمریکا لامذهبان را خطری برای شیوه زندگی آمریکایی می دانند". نبرد میان خرافات مذهبی و روشنائی دانش بشری مانند تجاوز امپریالیسم آمریکا به عراق با شکست محتوم روبروست. خدای جرج بوش هم در عرصه عراق و هم در عرصه دانش بشری با خفت جان تهی خواهد کرد. هم اکنون نهضت بزرگی در اروپا و آمریکا بوجود آمده است که نبرد فرهنگها با خرافات را آغاز کرده است. جرج بوش در این نبرد با حواریون مسیحی خویش تنهاست و به ناکامی با خفت تن در می دهد. ما کمونیستها که به لامذهبی خویش متفخریم و به دانش بشری ایمان داریم و سر سجده در مقابلش فرود می آوریم و تکامل بی وقفه ماده قابل شناخت را می پذیریم، باید گوش بزنگ باشیم که با توهین و تحقیر مذهبی کار این مبارزه طولانی و طبقاتی را به بن بست نکشیم و به آلت دست امپریالیستها بدل نشویم. ما در این عرصه مبارزه، نقش کثیف کاریکاتوریست های صهیونیستی را در دانمارک و نقش پاپ اعظم را در دامن زدن به جنگ فرهنگها که گویا مسیحیت خردمند است و اسلام سئیزه جو و بی منطق برملا کردیم و در آینده نیز نقش آنها و همدستان بومی آنها را برملا خواهیم کرد. مبارزه ضد مذهبی باید یک مبارزه روشنگرانه باشد و تابع مصالح مبارزه طبقاتی پروتئوری قرار گیرد. مبارزه مذهبی انتزاعی و بی رابطه با مبارزه طبقاتی تقویت خرافات مذهبی است. این همان کاری است که مریدان منصور حکمت می کنند و در عمل چماق دست ساموئل هانتینگتون و ایهود اولمرت هستند.

ارتش اشغالگر...

از ماهیت همه ارتشهای اشغالگر و جنایتکار ناشی می شود. اگر ارتشی تحت رهبری جنایتکاران نباشد اساسا اشغالگر نمی تواند باشد و مردم سرزمینهای غیر را بکشد. یک نماینده مترقی مجلس آلمان بنام آقای اشتروبل به صاحبان جراید گفت که صدها عکس مشابه این تصاویر وجود دارد که منتشر نشده است.

"این گوزه گران که دست در گل دارند،

عقل و خرد و هوش بر آن بگمارند!

بر گل لگد و تپانچه تا چند زند،

خاک بدنست تا چه می پندارند!"

"عمر خیام"

فورا قلمبستان مزدور براه افتادند تا ضرر را به حداقل برسانند. برخی مدعی شدند که این جمجمه

ها متعلق به قربانیان... ادامه در صفحه ۵

می کنند می گسلند. آنها همه مذاهب را که مبتنی بر انتقام جوئی، دستورالعملهای جنائی و کشتار کفار هستند در صندلی اتهام می نشانند و افساء می کنند. آنها مرز روشنی میان توهین مذهبی، توهین به معتقدات و باورهای ریشه دار مردم و روشنگری مذهبی می کنند. آنها مانع می شوند که مرز مبارزه طبقاتی و ضد مذهبی مخدوش شود و ارتجاع از آن به نفع خویش سود ببرد. این دانشمندان وجود روح جدا از ماده و دنیای باقی را رد می کنند و می گویند پیدایش توانائی فکر از مولکولهای مادی ناشی می شود. البته نوع تفکر محصول اجتماع و اکتسابی است ولی ماده متفکر محصول مولکولهاست، محصول پروتئینها و انسوماست. یکی از دانشمندان انگلیسی بنام ریچارد داوگینز که کتابش پر فروشترین کتاب انگلستان شده است حتی به این تئوری که گفته می شود: "گرچه که خدا وجود ندارد ولی بشریت برای داشتن ارزشهای انسانی به مذهب نیاز دارد" پاسخ روشن منفی می دهد. چنین استدلالی فرار از مبارزه با خرافات مذهبی و تاکیدی بر این امر است که گویا انسانها گرگ یکدیگر هستند و مقاصد پست و پلید از بدو تولشان در وجود آنها لانه کرده است. بر اساس این تفکر نباید به انسان اعتماد کرد. این شیوه تفکر طبیعتا همان شیوه تفکر مذهبیون است که انسانها را گله گوسفندانی جا می زند که برای چراندن آنها به وجود چوپان نیاز هست. این شیوه تفکر مذهبی اساسا همان تفکری است که هر انسانی را مملو از گناه دانسته و مقصر و متهم است مگر اینکه به خدای خویش متوسل شود و به کلیسا و یا آخوند تمکین کند.

این زیست شناس بزرگ انگلیسی می گوید زیست شناسی حیوانات قوانین داروین را ثابت می کند و حتی توضیح می دهد که چرا انسانها اساسا اخلاقی عمل می کنند. ما در دنیای حیوانات که انسان هم جزء تکامل یافته آنهاست به موارد بی شماری از فداکاری روبرو می شویم که به آن "آلترویسم" می گوئیم. مادر مورد مورچه های نوع معینی، در مورد زنبورهای عسل و با زنبورهای غیر عسل با این پدیده فداکاری "اخلاقی" روبرو هستیم. برای توجه به کودکان و یاری رساندن به کسانی که نیازمند ترحم اند به مذهب نیازی نیست، به ترس از خدا نیازی نیست، بشریت حتی در دوران توحش رعایت حال کودکان خویش را که برای بقاء نسل مفید بوده اند و نیروی کار و تامین آتیه محسوب می شدند می کرده است. بر این اساس حیوانات زندگی کودکان خویش را تا لحظه ای که با بگیرند تامین کرده و از آنها محافظت می کنند. این حیوانات نه تورات و انجیل را خوانده اند و نه قرآن را و نه به مسجد رفته اند و نه به کلیسا. این ارزشهای اخلاق سر و کله اش با آمدن مذاهب بزرگ کنونی بوجود نیامده است. در دنیای خفاشها بر اساس شرط "کمکم کن تا کمکت کنم" خفاشها خون را با همجنسان گرسنه خویش تقسیم می کنند و این شامل آن گرسنگانی می شود که قبالا به آنها یاری رسانده اند. در حالیکه نه مسیحی هستند و نه یهودی و نه مسلمان.

زندگی اجتماعی اولیه بدون این همکاری مشترک امکان بقاء نداشت. در آن دوران واژه "من" وجود نداشت همه چیز در خدمت "ما" بود. زیست شناسان کارشناس در عرصه تکامل تدریجی روان انسان، معتقدند با تئوری تکامل تدریجی داروین زندگی مشترک بشر اولیه به آنها یک قواعد اخلاقی ابتدائی جهانشمول عطا کرده است که توانائی روان آنها را برای تشخیص اخلاقی در طی قرون بر اساس تجربه انسانی تکامل داده است و این امر بدون کمک "خدایان" و تنها در اثر تکامل ماده متحرک و

بازار ارا نیوم...

امتیازاتی از امپریالیست آمریکا در جهت تامین امنیت رژیم جمهوری اسلامی از کلیه حقوق حقه و مسلم ایران صرفنظر کند و مانند شاه و زاهدی و کاشانی که در امر ملی کردن صنعت نفت تن به کودتا و خیانت دادند، به خیانت ملی تن در دهند. مالاها وطن ندارند، وطنفروشدن، مالاها مانند منصور حکمت مفهوم ملت را به رسمیت نمی شناسند، مالاها امت پرستند، آنها جهان وطنی اسلامی یعنی پان اسلامیم را می خواهند نظریاتشان در بسیاری موارد شبیه تئوریهای ارتجاعی منصور حکمت است. دشمنی آنها با ایران، تلاش آنها برای اینکه سنتهای ملی ایران را از بین ببرند، علم کرن اسلام در مقابل ایران، عید فطر در مقابل نوروز، تقویم اسلامی در مقابل تقویم ایرانی و... شاهدان روشنی هستند که به ما هشدار می دهند این جماعت از خیانت به منافع ملی ایران باک ندارد. آنها تنها در پی بقاء خود هستند و برای این بقاء هر قیمتی را می پردازند و با امپریالیستها کنار می آیند. ولی این خیانت نافی آن نیست که انرژی هسته ای حق مسلم ماست و ما برای کسب آن مبارزه می کنیم.

شکست مفتضحانه قادر...

جهان است یاری گرفت. با یاری خدای جنگ طلب جرج بوش یک جنگ محتوم به شکست به آمریکا تحمیل شد. خدای جنگ طلب جرج بوش در مقابل نیروی مقاومت مردمی در عراق زانو زد و به ضعف و زبونی خویش اعتراف نمود. خدای جرج بوش قادر مطلق نبود زیرا سنگی را آفریده بود که خودش نمی توانست تکانش دهد. خدای جرج بوش تا خرخره در باتلاق عراق غرق است و خودش نیاز به مساجد دارد.

خدای جرج بوش در عراق مرد و بدرک واصل شد همانگونه که سایر خدایان چون خدایان یونان به این راه رفتند و می روند و فقط در اسطوره ها و تاریخ از آنها یاد خواهد شد.

خدای جرج بوش تنها در جبهه جنگ ورشکسته نشده است، هم اکنون یک جنبش قدرتمند ضد مذهبی و روشنگرانه به پیشگامی دانشمندان، زیست شناسان در حال شکل گیری است که از دانش و ماتریالیسم در مقابل هجوم قبایل عقب مانده قرون وسطائی مذهبی به حمایت برخاسته است. تبلیغات ارتجاعی مذهبی جرج بوش و شمشیرکشی وی بر روی اسلام با برق ساطع شمشیرهای ضد مذهبی دانشمندان بر ضد همه مذاهب، بر ضد خرافات مذهب، بر ضد عقب ماندگی، ریاکاری، بر ضد جهالت بشریت روبرو شده است. دانشمندان یک صدا می گویند که **مذهب افیون توده هاست.** آنها بجای جنگ فرهنگها و بجان هم انداختن مردم، نبردی را بر ضد فرهنگ جهالت آغاز کرده اند، نبردی که خدای دانش در آن همیشه پیروزمند و قادر مطلق است. آنها تنها مسلمانان بنیادگرا را مورد انتقاد قرار نمی دهند آن مسیحیانی نیز که بیمارستانهایی را که در آنها سقط جنین مجاز است آتش زده و منفجر می کنند بزیر پرسش می برند. مطبوعات غربی که آب به آتش نبرد فرهنگها می ریزند و هر روز بهانه ای برای توهین و حمله به مسلمانان اختراع می کنند خوش ندارند در مورد این قبیل موارد داد سخن دهند و افکار عمومی را در مورد تروریستهای مسیحی روشن کنند. ولی این دانشمندان با کتب و سلسله مقالات خویش، با ایراد سخنرانیها در مجامع عمومی بند از بند تروریستهای مسیحی که مسیحیت سیاسی را غالب

ماخواهان خروج بی قید و شرط امپریالیست آمریکا از کشور عراق هستیم

ارتش اشغالگر...

افغانی نیستند آنها کاسه سر سربازان متجاوز شوروی هستند. برخی مدعی شدند که جمعه ها و استخوانهای بی صاحب در گودالی ریخته بوده است که خود افغانها از درون آن گودال با خاکبرداری خشت خانه می ساختند. خواننده خوب است که به شکل این تبلیغات مشتمل کننده توجه کند. گویا اگر جمعه متعلق به یک سرباز روس باشد می تواند اعمال زشتی که با آن صورت گرفته است قابل توجیه باشد. و یا اینکه اگر قبری باز باشد و استخوانهای مرده در معرض دید همگان قرار داشته باشد شایسته است که کسی با آلت تناسلی خویش با جمجمه عکس بگیرد به آن افتخار کند و یا نام خویش را با استخوانهای بدن یک اسکلت بنویسد. مبلغان پر سرو صدای آلمانی نعره زدند که مردم بدانند که فقط سربازان آلمانی در این کار دخالت نداشته اند سربازان هلندی نیز دستشان در این کار بوده است و تصاویر گوناگونی بیادگاری برداشته اند. این ادعای جدید که مسلمانا منطبق بر واقعیت است باید ظاهرا به مصداق اگر همه کثیف باشند کثافت ما جلب نظر نمی کند، از بار سنگین شرمساری ارتش آلمان بکاهد. وقتی همه کثیف شدند مرز کثافت و نطافت نیز زوده می شود. این جنگ روانی باید از تأثیرات مخرب اعمال جنایتکارانه ارتش اشغالی بکاهد.

“هر سبزه که در کنار جویی رسته است،
گویی ز لب فرشته خوبی رسته است،
هان بر سر سبزه پا به خواری ننهی
کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است”
“عمر خیام”

ولی خود نویسندگان این سطور نیز می فهمند که استفاده از این داروی مسکن روانی کار ساز نیست و آبرویی برای ارتش اشغالگر ناتو در افغانستان نگذارد است لذا برای منحرف کردن بحث مدعی می شوند که آموزش این سربازان در داخل پادگانها آموزش ناکاملی بوده است و باید مسئولین امر به روشهای مناسب آموزشی و ارتقاء سطح آگاهی سربازان نسبت به نوع رفتارشان در ماموریتهای خارج از کشور؟! (منظورشان تجاوز و اشغال است- توفان) توجه کافی مبذول دارند.

لیکن در همین حدود ده سال پیش بود که ویدئویی در آلمان منتشر شد که نشان می داد چگونه به سربازان آلمانی در داخل پادگانها آموزش می دهند برای شکستن روحیه دشمن و ایجاد رعب و وحشت به دختران دشمن تجاوز کنند. برای این کار عروسکی را به بزرگی یک زن درست کرده بودند که سربازان وحشیانه خود را به روی عروسک می انداختند و تمرین تجاوز به آنرا می کردند. این بخشی از آموزش ارتش آلمان و در حقیقت ارتش امپریالیستی است. پس از انتشار این اسناد بحثهای ترش و شیرین در رسانه های گروهی آغاز شد تا تمام کاسه کوزه را بر سر مریبانی که گویا از بیرون برای تعلیمات به داخل ارتش می روند بشکنند و محیط ارتش را از وجود چنین افراد “تابایی” پاک کنند. چند ماه بعد از آن معلوم شد تبلیغات نازیسم در ارتش صورت می گیرد و کسانیکه از بیرون برای ایراد سخنرانی بر سر کلاسهای آموزشی حاضر می شوند از افراد تحت تعقیبی هستند که جریشان تبلیغات نازیستی در آلمان می باشد. به راه دور نرویم در همین چند سال پیش معلوم شد که سربازان حافظ صلح (بخوانید سربازان اشغالگر ناتو-توفان) در یوگسلاوی سابق در کوزوو از شهرهای یوگسلاوی فاحشه خانه ساخته و به تجارت فاحشه اشتغال داشتند.

این تبلیغات منحرف کننده ولی توضیح نمی دهد به

چه مناسب بر روی خودروهای نظامی آلمانی در افغانستان تصویر یک درخت نخل که در وسط آن صلیب آهنگ ارتش هیتلری نقش بسته است، نصب گردیده است. این آرم ارتش نازی در افریقا زیر نظر مارشال رومل بود. آیا همه این برنامه ها اتفاقی و ناشی از حضور چند سرباز خاطی و بی سرو پا در ارتش آلمان است؟

اینکه جمجمه انسانها را برای ایجاد رعب بر سر دست بگیرند و مبلغ مرگ شوند امر جدیدی نیست همه راهزنان دریائی با جمجمه مرگ بر پرچمشان بر سر کشتیهای می ریختند و با قتل عام مسافریین ثروتهای آنها را تصاحب می کردند. درسالهای هفتاد میلادی در قرن گذشته اسنادی در آلمان فدرال از جانب جمهوری دموکراتیک آلمان منتشر شد که از جنایات اجبران فاشیست آلمانی در کنگو بر ضد نهضت‌های آزادیبخش افریقا پرده بر می داشت. جنایتکاری بنام “مولر” و منسب به “کنگو مولر” با قتل سیاه پوستان و جدا کردن سر آنها همین اعمال زشت را به انجام می رسانید و به “مرد خندان” مشهور شده بود زیرا که در حینی که جمجمه قربانیان خویش را در دست و بر جلوی سپر ماشین خویش داشت لبخندش از بناگوش گذشته بود. این فرد سپس سر سیاه پوستان را از درون می تراشید و مومیائی می کرد و بعنوان تزئینات خانه خویش در شهر لانگن در نزدیک شهر دارمشتات در ایالت هسن آلمان نگهداری می کرد. حتی ریاست جمهور وقت آلمان آقای هاینریش لوبیکه به این جنایتکار بارعام داده بود و وی را به حضور خویش پذیرفته بود و از مقام وی تجلیل کرده بود. پس تظاهر به بی اطلاعی و بی گناهی بزرگترین گناه و تقلب سیاسی است.

حقیقت این است که همه ارتشهای اشغالگر بیمار و جنایتکارند. سربازان حرفه ای و یا در زیر پرچم را نمی توانند با شعار دفاع از میهن به انور دنیا بفرستند. اگر ارتشی در صورت تجاوز خارجی به مقاومت دست زند انگیزه مقاومت وی و افراد عادی حفاظت از خانه و کاشانه خود است. با این انگیزه آنها آماده فدکاری و پذیرش انضباط و از خود گذشتگی هستند. زیرا از نظر روانی خویش را قانع می کنند که برای امر عادلانه ای مبارزه می نمایند. ولی اعزام سربازان برای اشغال کشورهایی که هزاران کیلومتر از کشور متروپل فاصله دارند به یک انگیزه دیگری نیاز دارد تا سربازان را با “مسئولیت و منضبط” بار آورد و آماده “فدکاری” کند. در سر آنها فرو می کنند که آدمهای سرزمین دشمن “تروریست” هستند و می خواهند “ارزشهای” قابل احترام آنها و سبک زندگی آنها را به خطر بیاندازند. این افراد “پست و فرومایه و فاقد ارزش” اند این است که باید با تردستی و تفوق اسلحه بر آنها غلبه کرد و روزانه صدها نفر از این موجودات بی فایده را کشت. آموزش این سربازان در مسیری طی می شود که قدرت و برتری آنها را در مقابل ضعف و “پستی” آنها قرار دهد و همواره انسانهای سرزمینهای اشغال شده را مستحق مرگ بداند. انسانهای فاقد ارزش، نتیجتا فاقد شایستگی حق حیات می باشند. این تفکر فاشیستی و نژادپرستانه است که مرتب تبلیغ می شود و ارتش اشغالگر را به صورت هیولائی بار می آورد که تنها از خون انسانها تغذیه می کند. رویدادهای افغانستان مکمل جنایات امپریالیستها در کره، ایران، اندونزی، کنگو، ویتنام، کامبوج، لائوس، تایلند، آرژانتین، یوگسلاوی، عراق، فلسطین و لبنان است. سربازان ارتش “مسبیجون” با شمشیر محمد و ذوالفقار علی نیست با بمب فسفر و ناپالم با بمب خوشه ای و لیزری است. این

جنایتکاری نه نخستین بار خواهد بود و نه آخرین بار. حزب ما، حزب کار ایران (توفان) این روش زشت و غیر انسانی را صرفنظر از اینکه چه ایدئولوژی ای در این جمجمه ها وجود داشته است محکوم می کند و آنرا ناپسند می داند. پاره ای تشکلهائی نظیر سلطنت طلبان کیهان لندنی و حزب کمونیست کارگری ایران وجود دارند که این امر را مثبت ارزیابی کرده و معتقدند جمجمه اگر متعلق به حماس و یا حزب الله باشد نمی توان این اعمال را محکوم کرد چون بزع آنها یک نفر از اسلامیهتها کاسته شده است. این سیاست فاشیستی که نمونه آنرا ما در لبنان دیدیم که برای اسرائیلی ها دست می زدند جایی در جامعه بشری ندارد. این اقدامات به قدری مشتمل کننده است که ما را بیاد رفتار گرازهای حزب الهی جمهوری اسلامی می اندازد که چگونه اجساد پاره پاره فرزندان خلق را مورد بی احترامی و بی حرمتی قرار می دادند و می دهند. این رفتار وحشیانه ما را به یاد رفتار آخوند خلخالی با اجساد سربازان آمریکائی در طیس می اندازد که انزجار جهانی و داخلی را به دنبال داشت. این دو جریان ماهیتا با هم فرقی ندارند، هر دو فاشیست و خونخوار و ضد بشر هستند حتی اگر نامی به غیر از حزب الله بر خود بگذارند. کمونیسم بر انسانیت استوار است اگر این مضمون را از آن بگیریم به حرفی مفت بدل می شود. این ما هستیم که باید نشان دهیم که فرق ما با آنها چیست.

“برکوزه گری پریر کردم گزری
از خاک همی نمود هر دم هنری،
من دیدم اگر ندید هر بیخبری
خاک پدرم در کف هر کوزه گری”
“عمر خیام”

تضاد عمده در شرایط تجاوز امپریالیستی

وقتی امپریالیسم به کشوری تجاوز می کند هدفش از این جنگ کسب بازار فروش، دستیابی به مواد اولیه، توسعه مناطق نفوذ و برتری طلبی سیاسی و اقتصادی است. وقتی امپریالیسم کشوری را مورد تجاوز قرار می دهد تا تمام ملت را به برده گی و اسارت بکشد و آن کشور را به قهقرا ببرد و منابع طبیعی اش را غارت کند ماهیت جنگی که در می گیرد، دعوی میان دوامپریالیست نیست، دعوی میان ظالم و مظلوم است، نزاع بین طرفی است که از استقلال و تمامیت ارضی و هویت ملی و حق حیات خویش دفاع می کند و هیولای خونخواری که برای ادامه حیات خویش خون می طلبد. ماهیت این جنگ جنگی عادلانه از طرف قربانی تجاوز و جنگی غیر عادلانه و قلدرمنشانه از جانب متجاوز است. این یک مسئله بغرنج و غیر قابل فهم نیست هر عقل سالمی باید این امر ساده را که میلیونها مردم تحت ستم و ملل زیر سلطه می فهمند درک کند. تمام تاریخ استعمار رنگ این واقعیت را بخود دارد. در این جنگی که تنها دو طرف دارد و نه سه طرف و یا چهار طرف مهم این نیست که رژیمهای حاکم بر این ممالک دارای کدام ایدئولوژی و یا دارای چه حدی از جوهر... ادامه در صفحه ۹

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

پایان یک زندگی...

گذرانده منوط به تصویب وزارت خارجه است. فردا بپایید همه چیز رو برآه است. فردا بازگشتیم بیروح و سرد به ما گفتند جواب نرسیده هفته آینده مراجعه کنید. هفته آینده تماس خود را با ما قطع کردند.

آنچه ما را در حیرت فرو می برد این بود که چرا این دوستان که در حسن نیت و خواستشان در کمک دادن به ما تردیدی نداشتیم ابتداء با روی باز ما را می پذیرفتند و خواست درونی آنها نیز یاری رساندن به ما است، اما ناگهان همه چیز دگرگون می شود و بیزاری و دشمنی جای محبت و دوستی را می گیرد.

بعدها از معما پرده برداشته شد. نیمه شبی (آری نیمه شبی) طبری به در خانه قاسمی می رود و در همان آستانه در به او اطلاع می دهد که کشاورز بنا بر ماموریتی که شورویها به او داده بودند نخست با استفاده از آشنائی با رامیز (آلیا) در آن تاریخ دبیر حزب کار و اکنون رئیس جمهور آلبانی، آشنائی که در مدرسه حزبی در مسکو با او پیدا کرده بود، ابتداء به آلبانی می رود و ما سه تن را به عنوان جاسوسان شوروی به حزب کار آلبانی معرفی می کند و سپس با واسطه حزب کار آلبانی راهی چین می شود و در آنجا نیز ماموریت خود را به انجام می رساند و گویا با مقامات عالی رتبه دولت و حزب به گفتگو می نشیند. شگفت آنکه از آنجا مستقیماً به مسکو پرواز می کند، گزارش ماموریت موفقیت آمیز خود را به آگاهی مقامات شوروی می رساند، با یاران و دوستان ایرانی خود نیز در مسکو ملاقات می کند و با عزت و احترام به محل اقامت خود باز می گردد. طبری پس از دادن این گزارش به قاسمی اضافه می کند: نظریات شما صحیح است ولی کاری از شما ساخته نیست.

بعدها وقتی در مارس ۱۹۷۶ بنا بدعوت بخش فارسی اداره نشریات خارجی مسافرتی به چین داشتم، در پایان بحثی با سه تن از نمایندگان حزب در باره "تئوری سه دنیا"، بحث کشاورز را میان کشیدم و پرسیدم چرا نسنجیده و تحقیق نکرده گفته های کشاورز حقیقت پنداشتی. لحن سختم سرزنش آمیز بود. آنها برآشفته گفتند این موضوع گذشته است چرا اینهمه بر روی آن اصرار می ورزید؟ آری، موضوع گذشته بود اما به چه قیمتی!

پس از روی کار آمدن خروشچف، کمیته امنیتی دولتی (کا.گ.ب.) این تاکتیک را به کار گرفت که عده ای از ماموران خود را که در اتحاد شوروی با کشورهای شرق اروپا می زیستند به کشورهای خارج از منطقه سیادت خود گسیل دارد تا با بدگویی از حزب، بویژه کامبخش و کیانوری، اینگونه بمایانند که آنها با حزب و مشی آن سر ستیز داشته اند و حزب نیز آنها را از صفوف خویش اخراج کرده است. آنها بدینترقی امکان می یافتند اعتماد اشخاص یا گروه ها را بخود جلب کنند و به مقاصد شوروی جامع عمل بپوشانند. اشتباه نمیکنم اگر بگویم پایه این کار با اخراج کشاورز از کمیته مرکزی گذاشته شد.

در پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران، کشاورز به عضویت هیئت اجراییه انتخاب نشد. عدم شرکت در بالاترین مقام رهبری حزب هیچگاه برای او قابل تحمل نبود. یکبار در دی ۱۳۲۵ که در انتخاب هیئت اجراییه موقت ناکام ماند تهدید به استعفا از حزب کرد که کارساز در آمد و به هیئت اجراییه موقت گماشته شد. اما در مسکو تهدید به استعفا نقشی نمی توانست بازی کند و او می بایستی با عضویت کمیته مرکزی بسازد و در مسکو بماند. دبیری نگذشت که صدای او در انتقاد از کمیته مرکزی

بلند شد که گویا نمی خواهد برای فعالیت انقلابی به ایران برود و به دیگران نیز امکان نمی دهد، مدعی شد که خیال دارد برای فعالیت سیاسی، اتحاد شوروی را ترک گوید و ابتداء به کشورهای مجاور ایران و سپس به ایران برود. در همین اثنا معلوم شد که دو تن از عاملان سازمان امنیت شوروی، برادر او جمشید و عامل کهنه کار و کارکنته و دیگری بنام مراد رزم آور (گرد و سروان سابق ارتش) برای تهیه گذرنامه عراقی برای کشاورز به سفارت عراق رفت و آمد دارند. مراد رزم آور خود در سازمان امنیت عراق مقام شامخ داشت و غالباً بلامانع به عراق مسافرت می کرد. او حتی در کشور های اتریش، چکسلواکی، فرانسه، انگلستان ماموریت هائی انجام می داد و به برکت خدمت به "سازمان امنیت دولتی" (کا.گ.ب.) ثروتی بهم زده بود که اکنون مورد استفاده بازماندگان او است.

پس از آنکه همه چیز آماده شد، مقامات شوروی به هیئت اجراییه اطلاع دادند که بگذارند کشاورز در کمیته مرکزی حضور یابد و حرفهای خود را بزند و کمیته مرکزی سپس هر تصمیمی که خواست در باره او اتخاذ کند و چنین شد. کشاورز در پلنوم ششم کمیته مرکزی (۱۲ تا ۲۶ شهریور ۱۳۲۸ مطابق سپتامبر ۱۹۵۹) حضور یافت و بدون محدودیت وقت همه حرفهای خود را گفت و در پایان نیز تصمیم قاطع خود را مبنی بر ترک شوروی ابراز داشت ولو آنکه به قیمت اخراج او از کمیته مرکزی تمام شود. در پایان، پلنوم به اتفاق آراء، منهای رای رضا روستا، او را از ترکیب کمیته مرکزی اخراج کرد. کشاورز در کتاب خود "من متهم می کنم"، به اخراج خود معترف است، معذالک عنوان "عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران" بدنبال نام او بر روی جلد کتاب خودنمایی می کند و نویسنده هرگز در صدر رفع سوء تفاهم برنیامده است!

برای رفع هرگونه تصور نادرست باید بیفزایم که توصیه مقامات شوروی که بگذارید کشاورز حرفهایش را بزند با اختصاص یک جلسه از پلنوم کمیته مرکزی به این امر (کمیته مرکزی بخاطر امر وحدت و حزب توده و فرقه دموکرات تشکیل شده بود) و حضور کشاورز در این جلسه، چیزی جز یک صحنه سازی مقامات شوروی نبود که در واقع برای نقشه های آینده خود می خواستند اخراج کشاورز هر چه مسجل تر و پر سر و صداتر صورت گیرد و کشاورز بتواند هرگاه ضرورت اقتضاء کند خود را مخالف حزب توده ایران، مخالف شوروی و مبارز سرسخت با رویزیونیسم بنمایاند و کار خود را از پیش ببرد، چنانکه از مسافرت به آلبانی و چین همین دستمایه را بکار گرفت. و باید گفت که در این مهم کمیته مرکزی حزب توده نیز بیاری او آمد. کشاورز در کتاب خود از نامه کمیته مرکزی به "احزاب برادر" یاد می کند که در آن اخراج کشاورز را از کمیته مرکزی به اطلاع آنها رسانیده است و رونوشت این نامه را "دبیرکل یکی از احزاب کمونیست که حکومت را در دست دارد به او داده است." (ص. ۱۹). اصولاً هیچ حزبی هنگامی که عضوی از اعضای کمیته مرکزی را کنار می گذارد آنرا به "احزاب برادر" طی بخشنامه اطلاع نمی دهد. وانگهی کشاورز در محافل "احزاب برادر" آنچنان سرشناس نبود که چنین نامه ای لازم آید. واقعیت اینست که این نامه در آستانه سفر کشاورز به چین و آلبانی برای احزاب این دو کشور فرستاده شده تا اعتماد کامل آنها را به کشاورز و حرفهای او جلب کند و آن دبیرکلی که رونوشت آن نامه را (البته در

صورت صحت ادعای کشاورز) به او داده کسی جز انور خوجه دبیرکل حزب کار آلبانی نمی توانست باشد. با این نامه ماموریت کشاورز بیقین با موفقیت کامل روبرو می گردید.

کشاورز حتی کلمه ای هم در باره حضور خود در پلنوم کمیته مرکزی و بیانات طولانی خود در جلسه پلنوم نمی گوید. تو گوئی می خواهد از این واقعیت، از این صحنه سازی شورویها بگریزد. در عوض کوتاه توضیح می دهد: "بلافاصله با جدیت مشغول تهیه خروج خود از اتحاد شوروی شدم." (ص. ۱۵) برای یک فرد ناآگاه این تصور پیش می آید که در آنزمان هر کس که در مسکو یا در هر نقطه دیگری از اتحاد شوروی میزیست می توانست هر لحظه که دلش خواست "خروج خود را از اتحاد شوروی تهیه" ببیند و این کشور را ترک کند. مقامات شوروی اگر خودشان در کار اعزام کشاورز به عراق دست نداشتند هیچکس توانائی تدارک چنین خروجی را نداشت.

در مورد کشاورز این نکته مهم نیز وجود داشت که حزب توده ایران او را از کمیته مرکزی اخراج کرده بود و خروج او را صلاح نمی دانست، مقامات شوروی ممکن نبود نسبت به این نکته بی تفاوت بمانند چنانکه بعداً اعضای سه گانه (سغالی، فروتن، قاسمی) که بدنبال اختلاف در مشی حزب توده و اتحاد شوروی از کمیته مرکزی اخراج شدند بی تفاوت نمانند و به آنها اجازه ترک مهاجرت داده نشد. وانگهی همه امکانات خروج از اتحاد شوروی مانند ویزای خروج، تهیه بلیط ترن یا هواپیما که بدون آنها امکان عبور از مرزهای شوروی (و حتی از محدوده مسکو بفاصله ای بیش از ۴۰ کیلومتر) نیست در دست خود مقامات شوروی است که اگر نخواهند در اختیار مقاضی نمی گذارند.

کشاورز مانند برادرانش از اعتماد مقامات شوروی برخوردار بود. برادر بزرگ او کریم کشاورز "محرم اسرار" شورویها لاقول در عرصه "انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی" بود و تا پایان عمر خود باقی ماند. جمشید کشاورز برادر دیگرش، با مقامات امنیتی شوروی ارتباط داشت و هم او بود که به همراهی مراد رزم آور چنانکه در پیش آمد، خروج کشاورز را "تهیه" کرد. علیرضا حکمت، یکی از قربانیان جاسوسی او بود که به سبب تبعید شد. حکمت که در پایان دوره تبعید پرونده خود را خوانده بود، پس از بازگشت به مسکو از گزارشی که بر اساس آن او را روان تبعید کرده بودند با بعضی از دوستان نزدیک خود و از جمله با من حکایت کرد و اظهار داشت: مطالبی که در این نامه خواندم، کسی جز من و جمشید کشاورز اطلاع نداشت.

بنا بر کشاورز، عبدالکریم قاسم دستور داد که از او دعوت شود که بعنوان استاد امراض اطفال در عراق مشغول بکار شود. برآستی انسان چیزهائی از کشاورز می خواند. می شنود که به لطفه و طنز می ماند. عبدالکریم قاسم که با کودتائی رژیم سلطنتی عراق را برانداخت و رژیم جمهوری را جایگزین آن ساخت لابد در خواب دید که طالع او در تیمار کودکان عراقی است. "زمل و اسطرلابی انداخت" و در آن دید که ستاره فروزان پزشکی کودکان در ناف مسکو نشسته است و او در گذشته سابقه پرافتخاری دارد، وکیل سابق مجلس، وزیر سابق، "استاد دانشگاه" سابق و پزشک کودکان، وکلا، وزراء، سفرا و حتی دربار پهلوی (چه عناوین افتخار آمیزی!) بلادرنگ دستور داد او را به بغداد دعوت کنند و او هم دعوت را... ادامه در صفحه ۷

پایان یک زندگی...

“لیلیک، گفت.

در بغداد هنوز از گرد راه نیاسوده او را مامور تشکیل یک حزب “کمونیست” علنی ساختند که هم خوشایند خروشچف باشد و هم باب طبع عبدالکریم قاسم. حزب کمونیست عراق از جمله آن احزابی بود که در مجموع از مواضع مارکسیسم-لنینیسم دفاع می کرد. من چند تن از اعضای کمیته مرکزی آنرا در اکتبر ۱۹۵۹ در پکن ملاقات کردم که مانند من (در ترکیب هیئت نمایندگی حزب توده) به جشن دهمین سالگرد انقلاب اکتبر دعوت شده بودند. جوانانی پرشور، صمیمی، محکم و استوار.

حزب کمونیست عراق پس از کودتای عبدالکریم قاسم هنوز مخفی فعالیت می کرد. رهبر کوتاه خواهان یک حزب کمونیست علنی بود با برنامه ای که موافق سلیقه او باشد. حزب کمونیست عراق با استواری در مواضع خود به چنین خواستی تن در نمی داد. کشاورز همراه با فردی بنام داود صائغ برنامه و اساسنامه ای برای حزب کمونیست علنی تدوین کرد و کودکی را بنام حزب “کمونیست” بدنیا آورد که هم رضایت خاطر خروشچف را فراهم آورد و هم ره آوردی مطلوب برای عبدالکریم قاسم باشد. اما این کودک دیری نپایید و در واقع مرده زاده شد.

مسافرت او به آلبانی و چین و “آجر کردن نان” سه تن از اعضای اخراجی کمیته مرکزی یکی دیگر از ماموریت های او بود که با موفقیت فرین گردید. بدین ترتیب من به یمن ماموریت بسیار موفقیت آمیز کشاورز از “نوگری چین” بازماندم. کشاورز از موفقیت ماموریت خود آگاهی کامل دارد ولی این آگاهی مانع آن نیست که این وجود “با شرف” که “هرگز دروغ نمی گوید” قریب بیش از سی سال بعد (در ۱۹۵۷) در کنکاش سیاه بر روی سفید بنویسد: “فروتن که هنوز ... نوگر چین نشده بود... (ص ۷۷)“.

فریدون کشاورز از عراق و مسکو راهی الجزایر شد. سپس در الجزایر زیر بار محسن رضوانی یکی از گردانندگان اصلی شورشیان ضد حزب توده را گرفت و وی را در مقابل قاسمی و فروتن و سعانی قرار داد و در مقابل حزب کار آلبانی از وی و همکارانش حمایت کرد و پایشان را به آلبانی و چین باز نمود. از همان روز نخست شورویها سرنخ را خودشان بدست گرفتند تا موج اعتراض انقلابی را که در غرب در میان جوانان انقلابی بوجود آمده بود خود در دست گیرند و در مجاری انحرافی به نابودی بکشانند. ماجراجویی بجای مارکسیسم لنینیسم نشست و فاجعه ببار آورد. فریدون کشاورز پس از نقش منفی که رویزونیستها بر عده اش گذارده بودند خود را کنار کشید و این نظارت را به عوامل دیگری با اشاره شورویها واگذار کرد تا در راه احیاء حزب طبقه کارگر ایران تخریب کنند و مبارزه ضد رویزونیستی را به کجراه بکشانند.

خوانندگان اگر به خاطرات رفیق فروتن صفحات ۲۳۴ تا ۲۳۹ مراجعه کنند و نقش یک سازمان شبه مافیائی وابسته به شوروی را در بلژیک و فرانسه که سرش تا الجزایر می رفت و زیر بغل محسن رضوانی را گرفته بود مورد مطالعه قرار دهند و سپس از منظر محسن رضوانی به توضیح همان مقطع از مبارزه برای پیدایش “سازمان انقلابی” در کتاب “نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با محسن رضوانی” مراجعه نمایند در شگفت می مانند که چگونه این سازمان گسترده و پر قدرت شبه مافیائی که سرش به شوروی بند بود محسن

رضوانی را که با ساده لوحی شگفت انگیزی از کنار این همه رویدادها شگفت که در اطرافش وجود دارد بی خیالانه می گذرد، به الجزایر کشاند، از مرزها عبور داد و سرش را به فریدون کشاورز عامل شورویها وصل می کرد. “توفان” ارگان سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در همان دوره سوم خویش از نقش کثیف فریدون کشاورز در جلوگیری از احیاء حزب طبقه کارگر ایران یاد کرد و نشان داد که چگونه این فرد پس از اجرای ماموریت خویش به پشت پرده رفت.

تجربه فریدون کشاورز و “سازمان انقلابی” نشان می دهد که دشمن طبقاتی و در این جا رویزونیستهای خروشچفی با چه سیاست و از مدتها قبل با برنامه ریزی دراز مدت و حسابشده در پی آن بودند که مارکسیسم لنینیسم را در شوروی و در سراسر جنبش کمونیستی بنابندی بکشانند. آنها نه تنها برای حزب توده ایران و حزب کمونیست عراق بلکه برای بسیاری احزاب برادر نظیر حزب کمونیست مصر نیز برنامه چیده بودند. آنها با آگاهی از وضعیت درونی احزاب کمونیستی خودپرستان، شارلانتها، عناصر ضعیف و بسیاری رفقای صمیمی را که شیفته سوسیالیسم در شوروی بودند فریب دادند و به سلاح خانه بورژوازی کشانند و سرانجام با دست گوریچاف و پلستین به توهم چند ده ساله فریب خوردگان پایان دادند تا خانه نشین شوند و از مبارزه انقلابی برای پیروزی لنینیسم دست بردارند. تجربه فریدون کشاورز حاکی از بیرحمی و خطرناکی دشمن طبقاتی است. و این تجربه از ما دیدگان باز می طلبد. برای مقابله با این دسیسه های دشمن، کمونیستها ابزار تجربه شده و آزموده ای دارند که باید همواره با هشجاری به کار بگیرند. نخست اینکه کمونیستها باید اصولیست کمونیستی را حفظ کنند و آنرا در مقابل لیبرالیسم رخنه گرای بورژوازی قرار دهند. باید همواره از اصول مارکسیسم لنینیسم دفاع کنند و مرزهای خویش را با دشمنان و با یافته فکran و اپورتونیستها روشن نگهدارند. کمونیستها باید بر کیفیت و نه بر کمیت تکیه کنند. ارزش دو کمونیست مارکسیست لنینیست از صد تا رویزونیست ضد کمونیست بیشتر است. کمونیستها باید ملاک مارکسیسم لنینیسم را شرط روابط رفیقانه قرار دهند و نه رفیق بازی لیبرالیستی را شرط وحدت کمونیستی جا زنند. اپورتونیسم و رفرمیسم مانند خوره اندام سالم کمونیسم را از درون می خورد و پوک می کند. کمونیستها باید هوادار تشدید مبارزه طبقاتی و نه صلح طبقاتی باشند. کمونیستها باید به اصول لنینی سازمانی احترام بگذارند و انضباط حزبی را برای پیشبرد یک مبارزه سالم درونی ایدئولوژیک برجسته کنند تا دست دشمنان و خرابکاران در تشکیل فراکسیون در حزب رو شود. کمونیستها باید به اصل پنهانکاری توجه کنند تا آماج حملات دشمنان قرار نگیرند. این ها از جمله شرایطی است که مانع خواهد شد دشمن به درون حزب رخنه کند و به دسیسه چینی بپردازد و یا افراد ماجراجو و خود سر و کاربریزد که مقید به هیچ ضابطه ای نیستند زمام امور را در تشکیل آنها به کف آورند و فاجعه به بار آورند. نقش کثیف کورش لاشائی هم اکنون در مقابل ماست که با خیانت به منافع ملی و طبقاتی در اوج شاهپرستی و دشمنی با کمونیسم بدیار عدم رهسپار شد. وی زمانی در ارتش طالبانی در خدمت دولت عراق که در جبهه مسکو قرار داشت و عملا حامی سوسیال امپریالیسم شوروی بود بر ضد کردهای بارزانی

اسلحه می کشید و آنرا مبارزه مسلحانه برای آزادی ایران جا می زد و سرانجام نیز مانند خواهرش که ندیمه دربار پهلوی بود به پایبوسی شاه رفت و به نفی کمونیسم پرداخت. جنبش کمونیستی باید با هشجاری و انتقاد از خود سازنده راه بر این آموزگاران منفی ببندد که هنوز هستند درپوزگانی که از آنها تجلیل می کنند، زیرا که خودشان در تمام کثافتکاریهای آنها نقش داشته اند.

کشاورز به گذشته حزب توده ایران که گذشته ای پر افتخاری است و تاریخ معاصر ایران را رقم زده است با دشمنی برخورد می کند. این روش متعارف رویزونیستها در سراسر جهان است که گذشته احزاب کمونیستی را برای تخطئه این جنبش برای اینکه دیگر تکیه گاهی وجود نداشته باشد تا کسی برای صعود به قله مبارزه طبقاتی بدان متکی شود و از آن الهام بگیرد به لجن بکشند. این یک مبارزه طبقاتی است. مبارزه ای میان مارکسیسم لنینیسم و رویزونیسم. این کار با روی کار آمدن خروشچف آغاز شد و به صورت سیستماتیک در سراسر جهان به کار گرفته شد. هدف از این کار نابودی سنتهای انقلابی کمونیستها بود تا پیوندهای نسلهای بعدی انقلابی را از گذشته انقلابی آنها ببرند. امروز ما آشکارا با این روش روبرو هستیم. دولتهای امپریالیستی حتی در این عرصه با سرهم بندی اسناد جعلی، تاریخ می نویسند. در بلغارستان گئورگی دیمیتروف را تخطئه می کنند، در جمهوری چک ژولیس فوچیک قهرمان بزرگ ملی چک بی حرمت می شود، در آلمان از “زنبارگی” برتولت برشت “پرده” بر می دارند. فروپاشی سوسیال امپریالیسم شوروی موجی تازه در تخریب گذشته مثبت و انقلابی احزاب کمونیستی بوجود آورده است. اگر با دقت به گذشته معاصر فریدون کشاورز نظر افکنید وی در حمله به شورویها همواره آن هسته مارکسیسم لنینیسم و سوسیالیسم لنینی استالینی را یعنی گذشته انقلابی شوروی را مورد نظر داشت و این خواست روشن رویزونیستها بود که برای جاسوسی وی را روانه الجزایر ساخته بودند تا در آن منطقه به خرابکاری بپردازد. فریدون کشاورز اگر بنا بر ادعایش با حزب توده ایران به علت سیاست “ضد انقلابی” آنها مخالف بود کسی مانع وی نمی شد که برای فعالیت انقلابی زندگی را فدا کند. کسی مانع وی نمی شد که در دفاع از مارکسیسم لنینیسم قلم و توانائی مالیش را به خدمت بگیرد. کسی مانع وی نمی شد تا به مقابله با گوریچاف و پلستین (ما از خروشچف و بژرف سخنی نمی گوئیم. توفان) بپردازد و از سوسیالیسم دفاع کند و حقانیت آنرا اثبات نماید. خیر وی کوچکترین تلاشی برای دفاع از سوسیالیسم نکرد تا عمر سیاسی بیهوده اش به پایان رسید. وی کمونیست نبود تا بتواند از کمونیسم دفاع کند.

نمونه کشاورز در احزاب برادر دیگر نیز بودند و این همه دامنه گسترده تبلیغاتی و تدارکاتی برای تخریب مارکسیسم لنینیسم تنها حاکی از وحشت دشمنان کمونیسم از اندیشه بزرگ مارکسیسم لنینیسم است. حال نشریه نیمروز مورخ ۲۱ مهر ۱۳۸۵ با الهام از جیره خواران فریدون کشاورز در تجلیل از نقش این جاسوس ضد انقلابی و ضد کمونیست و وابسته به اجنبی شناخته شده و خرابکار در جنبش کمونیستی ایران و منطقه می نویسد: “در دهه ۱۹۶۰ به دنبال مخالفت چین با سیاست های شوروی، امیدی تازه در دل دکتر کشاورز جوانه زد و او ... ادامه در صفحه ۸

پایان یک زندگی...

را به چین کشاند. اما چندی نگذشت که دریافت سران چین نیز "انترناسیونالیسم" را تنها در خدمت اهداف خود تعبیر می کنند. دکتر کشاورز در سالهای دهه ۱۹۷۰ به سوئیس رفت و تا آخر عمر در شهر ژنو زندگی کرد. (تکیه از ماست-توفان).

این است نمونه تاریختیسی بورژوازی که بی سند و مدرک و تحقیق، کوهی از ادعا بپا کند آنهم به نقل از کسانی که گذشته آنها نیز سرشار از این گونه "خدمات" به ملت و طبقه کارگر ایران است.

بربریت اسرائیل...

بمبهای خوشه ای پرتاب کرده است. نه ایران و نه سوریه و نه حزب الله هیچکدام دارای بمبهای خوشه ای نیستند و حزب الله لبنان نیز کارخانه تولید بمبهای خوشه ای ندارد. این بمبها در آمریکا ساخته می شود که از طریق انگلستان در تجاوز اخیر به لبنان در اختیار دولت اسرائیل قرار گرفت. صهیونیستهای اسرائیلی مدتها پس از اینکه پرده از روی جنایاتشان بر ملا شد، مدتها پس از اینکه روشن شد که هواپیماهای آنها آتاتور که ادعا می شد اهداف نظامی را مورد هجوم قرار نداده بلکه مردم عادی غیر نظامی را طعمه بمبها و موشکهای خود کرده اند به صحنه سازی متوسل شدند و تلاش کردند در شمال اسرائیل بمبهای منفجر نشده خوشه ای که گویا توسط هواپیماهای حزب الله پخش شده است بیابند. برای کامل کردن این صحنه سازی روزها وقت صرف نمودند. آنها سپس سازمان دیده بان حقوق بشر را که به جنایت اسرائیلی ها در لبنان بخاطر پرتاب بمبهای خوشه ای که صرفا برای نابودی اهداف غیر نظامی بکار رفته بود اعتراض کردند، برای بازدید از شمال اسرائیل دعوت کردند و با تحت فشار قرار دادن آنها گزارشی جعلی منتشر کردند که گویا حزب الله به شمال اسرائیل بمبهای خوشه ای پرتاب کرده است. نخست اینکه شما یک اسرائیلی را نیز پیدا نمی کنید که در اثر این بمبهای نامرئی خوشه ای مجروح شده و در بیمارستانهای اسرائیل بستری باشد. دیگر آنکه حزب الله لبنان این جعلیات را نپذیرفت ولی رسانه های گروهی غرب به پخش دروغهای خود ادامه می دهند. این ریاکاری صهیونیستها که در درجه نخست نشانه بزبدلی و بیرحمی و توحش آنها است از ترسشان از افکار عمومی مردم جهان حکایت می کنند که آنها را به خونخواری متهم خواهند ساخت. هدف این تبلیغات این است که جنایات اسرائیل "دموکرات" (مراجعه کنید به ترهات مغزی منصور حکمت-توفان) سرپوشانده شود.

حال واقعیت آن است که مسئولان حقوق بشر، خبرنگاران، کارشناسان بمبهای خوشه ای را که باندازه باطری یک چراغ قوه دستی است پیدا می کنند که در سراسر جنوب لبنان توزیع شده است. در انتهای هر بمبی یک نوار نایلونی وجود دارد که بمبها را با چتر بطور یکنواخت در جنوب لبنان توزیع "عدالانه" کند. سراسر جنوب لبنان و مزارع زیتون آن که وقت بهره برداری آن آغاز شده است به این بمبهای آدمکشی صهیونیستها آلوده شده است و ده ها سال طول می کشد و هزاران نفر کودک لبنانی باید به قتل برسند تا این محیط پاکسازی شود. اسرائیلیها می خواهند جنوب لبنان را با این جنایت

خالی از سکنه کنند. کار آنها کار هیتلر است و این کار مورد تائید حزب کمونیست کارگری فاشیستی ایران است. قرار داد آتش بس امضاء شده است ولی آدمکشی اسرائیلی استراتژیک است و ادامه دارد.

یکی از فرماندهان اسرائیلی به صورت ناشناس در نزد نشریه "هارت" در اسرائیل در اواسط ماه سپتامبر ۲۰۰۶ اعتراف کرد: "ما همه دهات را از بمبهایمان مملو ساختیم، کاری که ما کردیم، بیمارگونه و منجر کننده است." عملی زشتی که از نظر یک اسرائیلی غیر صهیونیست منجر کننده است از نظر یک عده ایرانی صهیونیست و فاشیست بنام حزب کمونیست کارگری عین مبارزه با "اسلام سیاسی" تبلیغ می شود. نشریه اسپیکل در شماره ۴۳ سال ۲۰۰۶ از قول همان فرمانده اسرائیلی نوشت: "در ۷۲ ساعت آخر جنگ بر ضد حزب الله، اسرائیل ۱۸۰۰ موشک به لبنان پرتاب کرد. اکثر آنها ساخت آمریکا بودند که در سالهای ۷۰ در زمان جنگ ویتنام ساخته شده بودند. آنها مملو از بمبهای خوشه ای بودند... این بمبها تا فاصله ۲۵۰ متری خود را مورد اصابت قرار می دهند. مساله ولی این است که ۴۰ درصد آنها منفجر نمی شوند زیرا که با زاویه نامناسبی به زمین اصابت کرده اند." بر اساس آمار تعداد آنها به یک میلیون بمب می رسد، درست خوانده اید یک میلیون بمب منفجر نشده. کشتار مردم لبنان بعد از جنگ شروع شده است. وقتی مردم لبنان شادی کنان با پرچمهای پیروزی و با هلهله به مواجشان بازگشتند و پرچم پیروزی را بر سر دست می آوردند طعمه بمبهای خوشه ای اسرائیلیها واقع شدند و بیرحمانه به قتل رسیدند. جان و کاشانه و مزارع زیتون آنها مملو از بمبهایی بود که بعلت کوچکی در زیر بوته ها و برگهای پائیزی پنهان بودند و هستند. بیمارستان تیروس و نباتیه از مجروحین بمبهای خوشه ای انباشته شده اند. این نخستین بار نیست که اسرائیلی ها به این جنایت شرم آور متوسل می شوند. آنها در سال ۱۹۸۲ نیز وقتی سرافکننده از لبنان عقب نشینی کردند جنوب لبنان را مین گذاری نمودند.

تا کنون ۲۱ نفر در اثر انفجار این بمبها بر اساس ادعای رسانه های غربی به قتل رسیده و ۱۲۹ نفر غلیل شده اند. از نظر حزبی بنام حزب کمونیست کارگری که تجاوز اسرائیل به لبنان را دعوی با حزب الله وانمود می کرد اشکالی بر این امر نیست. زیرا "حزب الله" را می شود ریاکارانه قتل عام کرد.

نشریات غربی اعتراف می کنند که امپریالیسم آمریکا و صهیونیستهای اسرائیل انبارهای قدیمی اسلحه خویش را خالی کرده اند. از کار انداختن این سلاحها برای آنها مخارج سنگینتری را می طلبیده است ولی انفجار آنها بر سر مردم لبنان اقتصادی تر است.

بر این همه جنایت ضد بشری که با کوهی از صحنه سازی و دروغگوئی همراه است نمی توان چشم بر بست. از این رویدادها باید آموخت که امپریالیسم و صهیونیسم خونخوارند و سر این دو مار را باید تا موقعی که جان نداده اند مرتب به سنگ کوبید تا دیگر نتوانند نیش زنند. در این مبارزه ضد صهیونیستی و ضد امپریالیستی یهودیان مترقی اسرائیل در کنار ما هستند.

اکنون علیرغم اینکه هفته ها از قرارداد آتش بس می گذرد دولت اسرائیل مقررات آنرا رعایت نمی

کند و مرتب به مرزهای هوایی لبنان تجاوز می کند و حتی سربازان اعزامی سازمان ملل را تهدید می کند. زبان قدری اسرائیل ملهم از زبان قدری جرج بوش است و این است که باید زبانهای آنها را از قفایشان بدر آورد. قابل توجه است که این نقض قرارداد آتش بس مورد اعتراض اعضاء شورای امنیت سازمان ملل نیز قرار نمی گیرد. تنها شرط بقاء لبنان تسلیح مردم ضد صهیونیست و ضد امپریالیست است تا از استقلال و تمامیت ارضی و ارزشهای انسانی بشری حمایت کنند. جلوی بربرها را تنها با توسل به نبرد مسلحانه متکی بر مردم می توان گرفت.

مرگ بر امپریالیسم، صهیونیسم، فاشیسم و ارتجاع!

درگذشت یک کمونیست انقلابی

مطلع شدیم که رفیق عبدالصیر اخگر در روز دوشنبه ۱۹ ژوئن سال ۲۰۰۶ زندگی پر بار خویش را در مبارزه با بیماری سرطان از دست داد. رفیق اخگر که در یک خانواده روحانی افغانی بدنیا آمده بود مدارج تحصیلی در دانشگاه ادبیات کابل با درجه لیسانس بیابان رسانید و شغل آموزگاری را تقبل کرد. رفیق اخگر تنها آموزگار کودکان نبود، آموزگار اجتماعی بود. وی که با دانش کمونیسم آشنا شده بود راه نجات بشریت را در ادامه راه پدر بلکه در تحقق مارکسیسم لنینیسم بر شرایط افغانستان می دید. رفیق اخگر از کادرهای جوانان مترقی (شعله جاوید) در افغانستان محسوب می شد که تمام زندگی مبارزات خویش را در دفاع از زحمتکشان و در راه آزادی کارگران و دهقانان سپری نمود. رفیق اخگر خانه خویش را در اختیار رهبران شعله جاوید قرار داده بود و تصمیمات انقلابی با قبول خطر در خانه وی صورت می پذیرفت.

رفیق اخگر در سازماندهی مبارزات دهقانان پغمان شرکت فعال داشت و یک جنبش قوی و توده ای در آنجا بوجود آورده بود. وی همچنان یکی از مبتکرین و سازماندهندگان مبارزات و اعتصابات بهار سال ۱۳۴۷ کارگران جنگلک و مبارزات و اعتصابات چندین ماهه آموزگاران و دانش آموزان پوهنتون بود.

رفیق اخگر در اثر تعقیب به زندگی مخفی تن در داد و در زمان حکومت داود ممنوع الخروج بود. وی توانست پس از خروج از افغانستان به شهر هامبورگ در آلمان فدرال بیاید. وی عضو اتحادیه عمومی محصلان افغانی مقیم خارج از کشور بود و نشریه ای بنام "به پیش" بنام ناشر جوانان مترقی و شعله جاوید منتشر کرد.

وی برای ادامه فعالیت انقلابی در اواسط دهه هفتاد میلادی بازگشت. وی بعد از کودتای هفت ثور مانند هزاران هزار انسان بی گناه و هزاران شعله ای دستگیر و زندانی گردید.

رفیق اخگر برضد تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی و نوکران خلقی و پرچمی آنها به مبارزه مسلحانه برخاست. ... ادامه در صفحه ۱۰

جنایات رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

تضاد عمده در شرایط...

“مدنیت” و “ترقی” می باشند. مهم این است که اصل گردنکشی و قلدری و آمریت نمی تواند بر روابط میان ملل و ممالک که علی الاصول دارای حقوق مساوی اند حاکم باشد. ناقضین این اصل بدهی می خواهند قانون جنگل را بر روابط جهانی حاکم کنند و ملت‌های جهان باید این گردنکشان یاعی و راهزنان دریائی را بجای خود بنشانند.

مضحک این است که پاره ای لیبرال‌های ایرانی که سنگ تساوای حقوق زن و مرد را به سینه می زنند و از یک اصل دموکراتیک دفاع کرده و از مردسالاری در زندگی خانوادگی شکایت دارند و مبلغ استقرار روابط دموکراتیک در خانواده هستند، تمایل ندارند که همین اصل روابط دموکراتیک در مقیاس جهانی میان دول و ملل حاکم باشد. آنها برای امپریالیسم آمریکا این حق ویژه را قایل اند که “مردسالاری” را به اساس سیاست خارجی خود بدل کند. طبیعتاً امپریالیسم آمریکا در درون جامعه آمریکا نیز حکومتی پلیسی و سرکوبگر بوجود آورده که متکی بر خرافات مذهبی است. دستگاہهای “دموکراتیک”

رسانه های گروهی اش به شستشوی آزادانه و بی رقیب مغزها اشتغال دارد تا از مردمش گوشت دم توپ بسازد. امپریالیسم آمریکا شکنجه را قانونی کرده، سانسور و دروغ و فریب را به سیاست رسمی دولت آمریکا بدل کرده، ثروت ناشی از دسترنج مردم را که در خزانه های دولتی انبار شده بودند از طریق کاتالیزاتور جنگ به جیب کنسرنها و اریز کرده و فاصله طبقاتی را در داخل آمریکا افزایش داد و تضاد طبقاتی را تشدید کرده است. فشار پلیسی و استقرار خفقان همراه با سرکوب و آدمربانی و پرونده سازی و سر به نیست کردن مخالفین باید از بروز هیجانات عمومی در آمریکا جلوگیری کند. سیاست مملو از دروغ امپریالیسم آمریکا در خارج مکمل سیاست سرکوب در داخل آمریکاست.

این است که تجاوزگری امپریالیسم آمریکا از ماهیت سرکوبگر و غیر دموکراتیک و ریاکار وی ناشی می شود و ما با نمونه های جنایت وی در بالکان، افغانستان، عراق، لبنان و فلسطین ... روبرو هستیم.

وقتی کشوری مورد تجاوز امپریالیسم قرار می گیرد تنها دو صف وجود دارد. صفی که بر ضد متجاوز می جنگد و صفی که در طرف متجاوز و امپریالیسم قرار دارد و نامش ستون پنجم امپریالیسم نامیده می شود. مهم این نیست که این عده چه نامی بر خود بگذارند و چه شعارهای دهان پر کنی بر زبان جاری کنند. مردم این ممالک از جمله ایران همه آنها را در یک شب جارو می کنند و به زباله دان می ریزند.

نخستین سیاستی که در هر نیروی جدی سیاسی باید اتخاذ کند این است که ماهیت جنگ کنونی را چگونه ارزیابی می کند. بر اساس این تحلیل است که جایگاه وی تعیین می شود.

در یک طرف صف بزرگ جبهه متحد همه مردم در طرف دیگر گروه های انگشت شمار “چپ” و راست هوادار امپریالیسم و به اسارت گرفتن مردم ایران قرار می گیرند.

این نخستین صفتی مهم است که مستقل از خواست ما بر اساس شرایط عینی جامعه بوجود می آید. در تشکیل چنین تقسیمبندی تعیین کننده

کمونیستها نقشی نخواهند داشت نقش آنها در برخورد آگاهانه به این تقسیمبندی است. ولی پیدایش این دو صف به این مفهوم نیست که در داخل جبهه وسیع مردمی که برای استقلال کشورشان بپاخاسته اند بر سر همه چیز توافق است، پیدایش این دو صف باین مفهوم نیست که باید زبان انتقاد و کار مستقل بسته شود. برعکس باید زبان انتقاد و کار مستقل شکل مشخص بخود بگیرد و در جهت پیگیری و تعمیق مبارزه ضد امپریالیستی و ممانعت از سازش با امپریالیسم باشد. این مبارزه درونی باید با هشیاری و با تحلیل مشخص از شرایط مشخص به پیش رود.

از نظر علمی سایر تضادهای اجتماعی از جمله تضاد کار و سرمایه تحت الشعاع تضاد ملی، تضاد مجموعه خلق با امپریالیسم قرار می گیرند. این یک توهم و تخیل نیست زیرا از این واقعیت سرچشمه می گیرد که تا زمانیکه استقلال یک کشور از بین رفته و کشور قربانی تجاوز شده است امکان حل تضاد کار و سرمایه وجود ندارد. این امکان را نه تنها ارتجاع داخلی به شما نمی دهد بلکه امپریالیسم خارجی نیز مانع حل آن خواهد شد. این است که نخست باید دست امپریالیسم را از تعیین سرنوشت مردم کوتاه کرد و کشور را از لوٹ وجود آنها پاک کرد، به موازات و به همان میزانی که این مبارزه با موفقیت به پیش می رود تضاد کار و سرمایه به جلوی صحنه خواهد آمد و نیاز شرایط عینی حل آنرا در دستور کار قرار می دهد. خوب است به نمونه های فلسطین و عراق توجه کنیم تا بفهمیم که چقدر شعار استقرار بی گذار به سوسیالیسم حرف مفت و بی معنای خواهد بود. این شعار نه تنها بسیج کننده نیست حزب را به افراد می کشاند. شعار بسیج کننده خروج بی قید و شرط و فوری همه امپریالیستها و متحدینشان از عراق و فلسطین است. بسیج همه خلق بر ضد دشمن خارجی. بسیج کارگران برای مبارزه با سرمایه داران نه تنها موفقیتی ندارد و مورد حمایت جنبش کارگری قرار نمی گیرد، شمشیری به دست دشمن طبقاتی می دهد تا از آن برای انزوا و سر بریدن کمونیستهای در آینده و یا موقعیت مناسب استفاده کند.

در عرصه مبارزه برای حل تضاد عمده که با تجاوز امپریالیسم به تضاد خلق با امپریالیسم بدل می شود نیروهای انقلابی و مترقی باید با استقلال خویش در عرصه های سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی برای جلب نظر مردم و رهبری آنها تلاش کنند و اعتماد آنها را در عمل به کف آورند. صف مستقل کمونیستها فقط در این تقسیمبندی اساسی مفهوم دارد. صف مستقل کمونیستها صفی در کنار مردم، در میان خلق و همراه با جبهه مبارزه عمومی ضد تجاوز است و نه مستقل از این جبهه و یا در مقابل این جبهه و به عنوان چرخ پنجم تجاوز امپریالیستی.

نوکران امپریالیسم و صهیونیسم و پاره ای بی خبران سیاسی که از تجربه اندوزی تاریخی بیگانه اند و همه آنهاستیکه مبارزات سیاسی برایشان یک دلمشغولی و وقت گذرانی و تفریح روزانه و شاید هم “فخرفروشی” محسوب می شود، همه آنهاستیکه مسئله مهم کسب قدرت سیاسی را در دستور کار خویش قرار نداده اند و درک نمی کنند که هویت هر سازمان سیاسی از نوع برنامه و برخوردش به قدرت سیاسی حاکم تعیین می شود و این بیان علیت موجودیت هر

سازمانی است، آری برای همه این افراد و گروه ها این تفاوتها مطرح نیست. آنها بدنبال “جبهه سوم” و یا “صف سومی” که فقط در ذهنیت آنها پرسه می زند ولی در عرصه عمل باید در کنار امپریالیسم، صهیونیسم و نیروی خرابکار داخلی قرار گیرد، روانند. آنها تفاوتی میان صفتبندی نخستین و اتخاذ موضع مستقل در جبهه مقاومت ضد امپریالیستی نمی بینند.

در ایران ما، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در شرایط مشخص تجاوز امپریالیستی از مبارزه با تجاوزگر و با گذر از روی جسد تجاوزگر و آزادی میهن از قید اسارت امپریالیستی می گذرد. این سخنان جز الفباء مارکسیسم لنینیسم است. کسی که تحول این تضادها و دیالکتیک مبارزه را نفهمد به قعر سیاهی خیانت سقوط خواهد کرد. چنین تکراری بجای اینکه جبهه وسیع ضد جنگ را تقویت کند، بجای اینکه لبه تیز حمله تبلیغاتی خویش را علیه امپریالیسم قرار دهد انقدر مغزش بیمار است که با راست روی با شعار “سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی” در تظاهرات مردم لبنان علیه تجاوز اسرائیل شرکت می کند و آنرا مبارزه ضد صهیونیستی و ضد امپریالیستی جا می زند. این عده که در تئوری به کجراه می روند و تمایز روشن میان دشمنان و دوستان و متحدین گوناگون مردم را مخدوش می کنند در عمل حتی به خرابکاری که ناشی از همان درک اشتباه آمیزشان در عرصه تئوری است دست می زنند. اقدام آنها قانونمند است. در اروپا مردم لبنان و نیروهای مترقی جهان خدمتشان می رسند و ما شاهد بودیم که خدمتشان رسیدند و در ایران مردم ایران زبانشان را از قفایشان بدر میاورند زیرا این “آزادی بیان” را آزادی جرج بوش و چینی و رامزفلد می دانند.

ما باز هم برای فهم مطلب تکرار می کنیم شرط پیروزی و موفقیت کمونیستها و از جمله حزب ما تشخیص درست وجود دو صف و دو جبهه و قرار گرفتن در کنار همه کسانی است که علیه تجاوز و اشغال ایران می رزمند. طبیعتاً این شرط لازم حتما کافی نیست. شرط کافی به عوامل گوناگون بستگی دارد که یکی از آنها اتخاذ سیاست استقلال و عدم وابستگی در جبهه متحد است. دارا بودن نیرو، توانائی مانور و اتخاذ تاکتیک مناسب، طرح شعارهای درست و به موقع از موارد دیگر به شمار می آیند. اگر شرط لازم با شرط کافی تکمیل نشود در عمل موفقیتی کسب نخواهد شد و باید برای پیروزی در امر کسب رهبری مبارزه ملی، این راه طولانی را برای مدت‌های مدید دیگری ادامه داد. بنظر ما راه دیگری وجود ندارد. آنهاستیکه از همان گام نخست به کجراه می روند و قادر نیستند شرط لازم را نیز بجا آورند هرگز بخت موفقیت حتی بعنوان یک امکان نیز نصیبشان نخواهد شد. فرق است میان کسی که هدف را بدرستی تعیین می کند ولی در عمل بعطل عینی و ذهنی موفق به پیروزی نمی شود و یا حتی می شود و کسی که از همان بدو امر هدف را به اشتباه تعیین می کند که طبیعتاً راهی که می رود به ترکستان است. هیچکدام از عوامل عینی و ذهنی نیز نمی توانند به وی کمک کند که به پیروزی دست یابد، شکست وی محتوم است و در بطن همان اتخاذ تصمیم نخستین نهفته است.

سازمانهای سلطنت طلب نوکران امپریالیست آمریکا هستند

در باره کنگره وحدت و احیاء حزب کمونیست اسپانیا (مارکسیست - لنینیست)

کنگره وحدت کمونیستهای اسپانیا در حزبی واحد - کنگره موسس - صبح روز شنبه ۲۱ اکتبر ۲۰۰۶ میلادی با شرکت دهها نماینده از سراسر اسپانیا، با حضور نمایندگان احزاب برادر از آفریقا و آسیا و اروپا و آمریکای لاتین، هیاتی از طرف کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست جهان و شماری مهمانان داخلی و خارجی، در یکی از شهرهای اسپانیا برگزار گردید. حزب کار ایران (توفان) نیز در این کنگره وحدت حضور داشت. ابتدا، سخنگوی کمیته برگزار کننده مراسم - طی سخنانی کوتاه - به حاضران خوش آمد گفت و پس از اعلان دستور کار کنگره بود که «کمیته» جای خود را بیک هیات رئیسه واگذار کرد و کنار رفت - کنگره وحدت رسمیت یافت.

آرایش کنگره

آرایش کنگره بقرار زیر بود: ۱ - هیات رئیسه در نقطه مقابل حاضران (نمایندگان و میهمانان) نشسته بود. ۲ - در نقطه مقابل هیات رئیسه و در ردیف اول و دوم نمایندگان احزاب و سازمانها و میهمانان داخلی و خارجی جای گرفته بودند. ۳ - مابقی سالن را دهها نماینده از سراسر اسپانیا پر کرده بودند. ۴ - وسائل صوتی در دو طرف سالن، در نزدیکی هیات رئیسه و در نقطه مقابل حاضران قرار داشتند. ۵ - تعدادی در دو طرف سالن ایستاده و به احتیاجات حاضران پاسخ داده و میکروفونها را در اختیار سخنگویان قرار میدادند. در یک کلام، کنگره با نظم و آرایشی بسیار خوب تدارک دیده شده بود.

روال کار کنگره وحدت

کنگره کارش را در ۴ مرحله انجام داد: ۱ - گزارش تفصیلی و تحلیلی. ۲ - گزارش کمیته های حزبی. ۳ - پیام احزاب برادر، سازمانها و میهمانان داخلی و خارجی. ۴ - انتخابات.

کنگره، کار خود را با یک دقیقه سکوت بیاد جان باختگان کمونیست در سطح ملی و بین المللی، به احترام کسانیکه بخاطر رهایی و بهزیستی خلقها در برابر امپریالیسم و ارتجاع ایستادند و جان باختند، آغاز کرد. صدها نفر - با مشت های گره کرده - بپا خاستند و در سکوتی سنگین خاطره رزم دلاوران « غائب » در قبال سرمایه داری و امپریالیسم را در حافظه جمعی کنگره ثبت کردند. الف- گزارش تفصیلی و تحلیلی: رفیقی، به تفصیل

در باره ۱۵ سال مبارزه ۴ سازمان در مسیر احیاء حزب کمونیست اسپانیا (مارکسیست - لنینیست) سخنانی ایراد و توضیح داد که چطور حزب ما بر اثر خیانت رویزیونیستها باحرف افتاد... از مطلوب تاریخی طبقه کارگر و خلق اسپانیا فاصله گرفت... با بورژوازی و امپریالیسم هم کاسه شد و جنبش کارگری و مبارزات خلق ما را به بیراهه برد. سپس اوضاع و احوال ملی و بین المللی را در وضعیت موجود بررسی کرد، تحلیلی از اشتغال و بیکاری، سطح نازل دستمزد، مساله کارگران مهاجر، افزایش کار موقت و مساله ملی در اسپانیا... بدست داد.

ب - گزارش کمیته های حزبی در سطوح مختلف ۱ - گزارش سندیکایی: مربوط میشد به رشد جنبش سندیکایی در اسپانیا و اینکه دولت - با همدستی رویزیونیستها - کوشش میکند تا از یکپارچگی مبارزه سندیکایی کارگران جلوگیری نماید. در این گزارش اشاره شد که هم اکنون تعدادی از فعالین جنبش سندیکایی ما در زندان بسر میبرند.

۲ - گزارش سازمان جوانان: به تمایل هرچه بیشتر جوانان اسپانیا برای شرکت در مبارزات جاری مردم اشاره داشت.

۳ - گزارش سازمان فرهنگیان: از اوج جنبش دانشجویی، معلمان و دانشگاہیان سخن میگفت.

۴ - گزارش سازمان زنان: به نقش و حضور فعال زنان در تمام جنبشهای اعتراضی موجود در اسپانیا پرداخته بود.

پ - پیامها: بعد از گزارشات، نوبت به پیامها رسید. این قسمت، از پیام احزاب برادر شروع شد. در پایان پیام هر یک از احزاب، کنگره از جا بر میخاست و با مشت های گره کرده، با شعار زنده باد سوسیالیسم، زنده باد مارکسیسم - لنینیسم، از همبستگی بین المللی احزاب برادر قدرانی میکرد. سپس کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست جهان پیام داد و بعد نوبت به پیام مهمانان داخلی و خارجی رسید.

ت - انتخابات: در آخرین قسمت، کنگره وحدت - بعد از موافقت با مشی ایدئولوژیک و سیاسی، با برنامه و اساسنامه پیشنهادی - باتفاق آرا هیاتی را برای رهبری حزب برگزید و با موفقیت به کار خود پایان داد.

و باین ترتیب، با وحدت ۴ سازمان کمونیستی - غروب روز ۲۲ اکتبر سال ۲۰۰۶ میلادی بود - که هیات رئیسه کنگره وحدت بپا خاست و تشکیل دوباره حزب کمونیست اسپانیا (مارکسیست - لنینیست) را اعلان کرد - که غوغا شد. کنگره - صدها کمونیست صمیمی و مصمم - بپا خاست و با فریاد مرگ بر سرمایه داری و امپریالیسم، زنده باد مارکسیسم - لنینیسم، زنده باد سوسیالیسم از این رویداد تاریخی استقبال کرد..

پیام حزب کار ایران (توفان) به کنگره وحدت کمونیستهای اسپانیا

رفقای عزیز،

خبر مسرت بخش شما در باره وحدت

کمونیستهای اسپانیا را دریافت کردیم و از دعوت شما برای حضور در کنگره موسس این حزب واحد سپاسگزاریم.

حزب ما، حزب کار ایران (توفان)، احیاء حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست) اسپانیا را یک رویداد تاریخی ارزیابی میکند، رویدادی بسود منافع استراتژیک پرولتاریا و خلقهای جهان، رویدادی در تقابل با انحصارات، در مصاف با سرمایه داری که گویا عمری « جاودان» دارد! ولی در بحرانی همه جانبه قرار گرفته و گام به گام بسمت فروپاشی و سقوط میرود.

در واقع، برگزاری کنگره وحدت شما در یک چنین اوضاع و احوالی - توام با جنگ و خصومت - خود یک پیروزی برای جنبش کارگری، برای جنبش توده ای و جمهوریخواهانه در اسپانیاست، موقعیت انقلابی مارکسیسم - لنینیسم در مبارزه طبقاتی را تقویت میکند، که دوباره و در همه کشورها اوج گرفته است. با این کار، شما ضربه مهلکی هم به رویزیونیسم، به اپورتونیسم، به تروتسکیسم و سایر عناصر فاسد در مبارزات جاری مردم اسپانیا وارد کرده اید. که خود گامی بزرگ در جهت پیروزی سوسیالیسم در کشور شماست - مساله ای که خیلی برای ما اهمیت دارد. رفقا، مبارزه شما همان مبارزه مشترک ماست. برایتان کنگره موفق آرزو میکنیم.

موفق باد کنگره وحدت کمونیستهای اسپانیا

زنده باد همبستگی بین المللی

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی حزب کار ایران (توفان)

در گذشت یکی از...

وی نه تنها از جانب رویزیونیستها مورد تهدید قرار داشت، اخوانی ها نیز قصد جان وی را داشتند. وی مدتها در شرایط بسیار سخت به زندگی مخفی در پاکستان تن در داد. دو تن از پسران اخگر یکی بدست عمال مرتجعین اسلامی رسول سیاف بوده و به شهادت می رسد و دیگر در یک برخورد مسلحانه در منطقه خیرخواه شهر کابل به شهان می رسد. در زمان حکومت طالبان اخگر به مبارزاتش برای آزادی افغانستان ادامه می دهد. وی در جریان این مبارزه دستگیر شده و بشدت در زندان طالبان شکنجه می گردد. پس از روی کار آمدن کرزای وی از زندان بدر آمد ولیوی را بعلت افکار مترقی اشت از تدریس در مدارس محروم کردند.

رفیق اخگر در آخرین مبارزه میان مرگ و زندگی نتوانست بر نیروی طبیعت غلبه کند و در نتیجه توسعه بیماری سرطان جان داد. ولی نام وی در میان کمونیستها با سربلندی بر زبان جاری می شود.

ما درگذشت این رفیق انقلابی را به خلق افغانستان، نیروهای انقلابی و دموکرات و بویژه کمونیستها تسلیت می گوئیم و امیدواریم با الهام از سرسختی رفیق اخگر در مبارزه طبقاتی راه وی را ادامه دهند.

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

چشمهای "دموکراتیک" برادر بزرگتر افراد را می‌پاید

من که ترسی ندارم و از خود مطمئنم چرا باید از پائیدن و نظارت دولتی بترسم. دورترین زوایای زندگی من آنقدر روشن است که نیازی نمی‌بینم تا بترسم از اینکه در پستوی خانه زندگی من داده‌های نابابی یافت شود. از قدیم و ندیم گفته‌اند آنها را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. این منطقی است که طبقه حاکم سرمایه داری که پائیدن را با چشمان نامرئی و حریص بنام نظام خود ثبت کرده است در میان مردم رواج می‌دهد. آنها خود را محق می‌دانند که دیگران را ببینند و بديگران تلقین می‌کنند که این پائیدن ما از شما خوب است و بنفع شماست. این منطق را در مصاحبه‌های ساختگی از باصطلاح عابرین پیاده و یا سواره در خیابانها و فروشگاهها، مخبرین جرابی، "بیطرف"، با پرسشهایی که حسابشده تنظیم شده‌اند انجام می‌دهند و چنین تلقین می‌کنند که گویا همه مردم با کنترل و حکومت پلیسی موافقت. آنها با این روش تحمیل افکار عمومی الفاء شبه می‌کنند که گویا معترضین نقاط ضعفی برای کتمان دارند که مخالف کنترل عمومی هستند. در اینجا از نوعی شانتاژ و تحت فشار قرار دادن روانی استفاده می‌کنند.

برای جا انداختن این منطق فکری کارشناسان جامعه‌شناسی امپریالیستها که حقوقهای گزاف می‌گیرند فوراً امنیت را در مقابل آزادی قرار می‌دهند و می‌گویند اگر امنیت نباشد آزادی، آزادی انتخاب مرگ است. فقدان امنیت یعنی بازگاردن دست تروریستهای ریشو و "اسلام سیاسی" تا با نعره "الله اکبر" تمدن غرب را از بین برده و اصول دموکراسی را نابود کنند. برای آنها که به سختی زیر بار این منطق می‌روند چند روزی فرودگاه لندن را از ترس انفجار صدها هواپیما می‌بندند و مردم را در مقابل دوربینها به صف می‌کشند تا رای شان تغییر کند. چند تا بمب گذار چمدانی پیدا می‌کنند تا سناریوی آنها کامل شود. حال با خیال راحت می‌توانند آزادی را در محراب امنیت قربانی کنند. البته آنها خودشان از آزادیهای بی‌قید و شرط برخوردارند تا بهر قیمت امنیت خویش را حفظ کنند. امنیت نظام سرمایه داری باید بهر قیمتی حفظ شود حتی اگر همه دستاوردهای دموکراتیک توده مردم زیر پا گذارده شود. در جوامع طبقاتی هم مقوله امنیت و هم مقوله آزادی طبقاتی هستند. تجربه نشان می‌دهد که مبلغین آزادیهای بی‌قید و شرط به مردم دروغ می‌گویند و به چشم آنها خاک می‌پاشند زیرا هرگز آزادی و امنیت و دموکراسی که مقولات اجتماعی هستند بدون قید و شرط نبوده‌اند و نخواهند بود. اگر کسی خواهان آزادی بی‌قید و شرط باشد باید آنرا فقط برای فعالین آگاه طبقه کارگر بخواهد که در جامعه کمونیستی استقرارش با زوال تدریجی تاریخی اش بیوند ناگسستی دارد.

این منطق کور، جامعه را واژگونه می‌کند. پایش و نظارت را به منزله شرط ادامه وجود جامعه جا می‌اندازد و نه نپایش و آزادی را. اساس در آن جامعه‌ی تحت پایش و نظارت که به تاریکترین زوایای زندگی هر کس کار دارد و بهر سوراخی سر می‌کشد، پذیرش زندگی در پرتو چشم تیز بین و کنجکاو بیگانه قرار می‌گیرد که عملاً به همه نوع رفتار اجتماعی شما از فردا شکل می‌دهد. زندگی در بیرون و درون بیک دوگانگی روانی و رفتاری دامن می‌زند. آنچه تا دیروز عادی متعارف بود فردا ممکن است به بلای جان شما بدل شود. خانمی که در زمان رژیم گذشته ایران شب نشینی میرفت و بی حجاب می‌گشت و یا آقایی که مشروبات الکلی به سلامتی دوستانش می‌نوشید و عکس یادگاری می‌گرفت و از آزادیهای فردی برخوردار بود بیکباره در رژیم جمهوری اسلامی، "بدکاره" و "معتاد نجس" از کار در می‌آید و آلبومهای خانوادگی وی آثار جرمهای غیر قابل انکار است. زندگی اجتماعی زندگی مصنوعی می‌شود و مسلماً با ناهنجاریهای اجتماعی همراه خواهد بود.

پائیدن که امپریالیستها به بهانه حفظ امنیتی که خود آنرا در سراسر جهان از بین برده‌اند در همه جا حضور فعال دارد. نخست اینکه چنین عملی تجاوز آشکار به حریم خصوصی زندگی افراد است که یک حق برسمیت شناخته شده بورژوازی است و تا بامروز کسی منکر آن نمی‌شد و آنرا محصول اندیویدئوالیسم (فرد گرایی) و نکته مثبت جامعه سرمایه داری می‌دانست که در مقابل جمع گرایی که ملهم از تفکر سوسیالیستی بود قرار داشت. دوم اینکه محصول این نظارت اجباری تراکم اطلاعات را افزایش می‌دهد که به صورت "دیجیتال" در بانکهای اطلاعاتی ثبت می‌شوند و پرونده بر ضد افراد بوجود می‌آورند و علیه آنها به جمع آوری سند دست می‌زنند. این افراد جامعه تا بامروز مشمول اصل برائت بودند و کسی حق نداشت در مورد مشخصات خصوصی زندگی کسی بر اساس ظن و گمان و این احتمال که می‌تواند خطرناک شود دست به جمع آوری اطلاعات بزند و به حریم خصوصی آنها تجاوز کند. این امر نقض روشن اصل برائت افراد در جامعه است. نمی‌توان این اصل را با اصل مذهبی که همه را علی الاصول مقصر و خطرناک و فاسد می‌داند جایگزین کرد. پذیرش چنین اصل و فلسفه‌ای بنیاد ساختمان اجتماع را دگرگون می‌کند. اساس جامعه مدنی را برهم می‌ریزد. وقتی انسانها در یک جامعه در کنار هم به زیستن آغاز کردند، روابط حاکم بین آنها بر اساس خواست فردی و هوی و هوس شخصی نیست، ضوابط عمومی بر این جامعه مستقل از از خواست ذهنی هر فرد مشخص حاکم می‌شود که حافظ بقای این جامعه است. نظافت عمومی، مقررات راهنمایی و رانندگی، بهداشت عمومی، حفظ و نگهداری تاسیسات عمومی و... از شرایط ابتدایی زندگی مشترک افراد بشر در یک جامعه است. کسی نمی‌تواند بیاید و بگوید بیمه درمانی عمومی به من ربطی ندارد چون من بیمه خصوصی دارم. کسی نمی‌تواند بیاید بگوید من چون هلیکوپتر خصوصی دارم مساله قواعد و مقررات راهنمایی و رانندگی به من مربوط نیست و... چنینی فردی با سوء استفاده از مزایای جامعه بشری که شامل وی نیز می‌شود و محصول کار جمعی است حساب خود را از مجموعه این جامعه جدا می‌کند تا در مقابل جامعه پاسخگو نباشد. روشن است که هیچ فردی به تنهایی مانند "روبنسن کروزوئه" نمی‌تواند در طبیعت زندگی کند، امکان زندگی فرد بستگی کامل به امکان زندگی جامعه دارد.

از این گذشته وقتی در مورد مشخصات افراد در زمینه‌های گوناگون اطلاعات جمع آوری می‌شود، هدف سرمایه گذاری از روی ندانم کاری و سردرگمی نیست، نیت بانین این کار آن است که از این اطلاعات استفاده کنند. وقتی پای استفاده در میان باشد در جامعه طبقاتی ماهیت این استفاده‌ها طبقاتی و گزینشی است. این تنها یک مساله زمانی است که از این اطلاعات در عرصه سیاسی بر ضد دشمن طبقاتی استفاده جویند. ارگانی تام الاختیار بوجود می‌آید که بر جان و مال و ناموس مردم حاکم می‌شود و از اطلاعاتی که در اختیار دارد به صورت گزینشی برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می‌کند. اشغال جاسوسخانه آمریکا در ایران را بیاد آورید. در آن زمان حزب الهی های خمینی چی به اسنادی در سفارت دست یافتند که از رابطه بسیاری از سیاستمداران و رهبران سیاسی ایران با آمریکایی ها پرده بر می‌داشت. این یک گنجینه عالی برای مقاصد پست بود. آنها نه همه اسناد را بلکه بخشی را بصورت گزینشی برای اطلاع عموم منتشر می‌ساختند و نتایج سیاسی برای خودشان از آن می‌گرفتند. دست یابی به اسرار مخفی سفارت آمریکا در ایران به اهرم فشار و شانتاژ هیات حاکمه بدل شده بود. این خطر در تمام جوامع طبقاتی مذهبی یا بورژوازی وجود دارد.

جمع آوری اطلاعات زندگی خصوصی افراد نقش همان افزایش بودجه تسلیحاتی را دارد. اگر نقش تسلیحات در ارتش مهم است، نقش جمع آوری انبوه اطلاعات از زندگی خصوصی افراد به بهانه مبارزه علیه "تروریسم" توسط تروریستهای بزرگتر، ایجاد ارتشی برای جنگیدن در عرصه روانی و بی اثر کردن "دشمن" و فلج کردن وی قبل از توسل به نیروی قهر آمیز است. این تبلیغات مانند استفاده از گاز سمی در جنگ طبقاتی است. این روش کثیف مبارزه امکانی را به دشمن طبقاتی می‌دهد که به بهانه دسترسی به اطلاعات دست اول و جامع هر دروغ و دغلی را در مورد افراد بدون ایجاد سوء ظن پخش کند تا آنها را از گردونه رقابت خارج سازد. اینکه ۲۰ سال بعد معلوم شود که این اخبار جعلی بوده است در نتایج تأثیرات فعلی آن در جامعه در شرایط روز تغییر نمی‌دهد.

کسانیکه به این بهانه اینکه آنها را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است بنکات حقیر و ناچیز زندگی خصوصی خویش تکیه می‌کند و تأثیر این تغییرات را در مقیاس جامعه و سرنوشت کل آن مورد نظر قرار نمی‌دهند. طبیعتاً اساس جامعه مدنی را متلاشی کرده و نقش خوره هائی را دارند که بدنه این درخت تناور را تهی می‌کنند و روزی خودشان قربانی این بی تفاوتی و بی خیالی و کوتاه بینی اجتماعی می‌شوند. می‌توان با توجه به این عقاید از همه خواست که اسرار مالیاتی وجود نداشته باشد. هرکس اسناد مالیاتی خود را رو کند حقوق خود را رو کند، اسرار معاملات تجاری خویش را برملا سازد و... و آنها که از این دستور و یا توضیح سرپیچی می‌کنند متهم کرد که آنها به کثافتی آغشته‌اند که از بر ملا شدن آن وحشت دارند. طبیعتاً چنین امری در جامعه سرمایه داری ممکن نیست و آنها که خود در پی کنترل مردم بر آمده‌اند این اصل را به همه زمینه‌ها تسری نمی‌دهند. زیرا هدف آنها کنترل سرمایه داران نیست، کنترل مردم است. و بیچاره آن مردمی که زدن زنجیر اسارت به پاهای خویش را مثبت ارزیابی می‌کنند.

این امر مانند آن است که کسی مدعی شود من هرگز از قانون تخطی نمی‌کنم و لذا از بودن و یا نبودن قانون نیز واهمه ندارم و سپس آنها را که خواهان تصویب قوانینی مثبت هستند متهم به خاطیان بالقوه نمایاند. ولی این فرد نمی‌تواند توضیح دهد پس چرا قوانین وجود دارد. اگر همه افراد به همه روابط احترام و حق متقابل را محترم می‌شمارند به چه دلیل باید به تصویب قوانین مبادرت کرد. اگر همه صلح طلبند به چه مناسبت ارتشها روز بروز تقویت می‌شوند. آیا می‌توان مدعی شد که ما به جنبش ضد جنگ، به جنبش آزادی زنان، به جنبش حمایت از حقوق دموکراتیک، به جنبش کارگری برای بهبود شرایط زندگی نیازی نداریم. زیرا همه دارای نیت‌های خوبی هستیم. این جامعه رویانی با واقعیت کنونی انطباقی ندارد و این است که استدلالاتی که برای نقض آزادیها و پایش مردم صورت می‌گیرد موزیانه و عوامفریبانه است.

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرکردگی طبقه کارگر است

بربریت صهیونیستهای اسرائیل در لبنان

جنگ در لبنان رسماً به پایان رسیده است ولی آدمکشی جنایتکاران صهیونیست همچنان ادامه دارد.

بر اساس گزارش نمایندگان سازمان ملل متحد صهیونیستهای اسرائیلی در سراسر جنوب لبنان در مناطق غیر نظامی برای احماء اعراب اعم از مسلمان و مسیحی بمبهای خوشه ای ریخته اند. این بمبها در سراسر مزارع قابل کشت و مناطق مسکونی پخش شده است. هدف آنها این است که این مناطق برای اعراب غیر قابل سکونت شود و امکان کشت محصول از آنها گرفته شود تا از گرسنگی بمریزند. اسرائیلیها می خواهند به کمین بنشینند و شاهد مرگ تدریجی مردم لبنان باشند. این جنایتکاران مورد حمایت امپریالیستها اروپائی و آمریکائی هستند در مورد این عمل حیوانی و بد طبیعتی وحشیانه مطبوعات و رسانه های گروهی سکوت اختیار کرده اند و اساساً به روی مبارکشان نمی آورند که جنابیتی علیه بشریت انجام یافته است و باید ایهود اولمرت را در دادگاه لاهه و یا یک دادگاه نورنبرگ دیگر محاکمه کرد. آنها با بیشرمی عکس آن عمل می کنند و بدروغ مدعی می شوند که حزب الله لبنان به داخل اسرائیل... ادامه در صفحه ۸

پایان یک زندگی منفی

در گذشت یکی از عوامل رویونیسم در ایران

مطبوعات نوشتند که فریدون کشاورز پزشک اطفال و یکی از رهبران سابق حزب توده ایران درگذشت. کمتر کسی در باره نقش منفی این عنصر در جنبش کمونیستی آگاه است. همه دشمنان کمونیست نیز تلاش می کنند برای این عنصر منفی نکات مثبت یافته و از وی چهره پسندیده به اجتماع عرضه کنند. طبیعتاً تأیید این چهره و ساختن یک شخصیت "برجسته" و "مستقل" از وی برای همه ضد کمونیستهای که از قیل وی پژوهشگر شده اند منافع طبقاتی دارد. از این گذشته هستند پاره ای آدمها که فریب فریدون کشاورز را خورده و منتهای آلت دست وی بوده اند. اینها نیز حاضر نیستند برای اعتراف به ضعفهای خویش ماهیت فریدون کشاورز را بر ملا کنند. رفقا قاسمی و فروتن همواره به نقش منفی این عامل شوروی در جنبش کمونیستی ایران اشاره کرده اند و نقش وی را در بیراهه بردن جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران در سالهای ۱۹۶۸ بر ملا ساخته اند. رفیق فروتن حتی در خاطراتش بخشی از آنرا به افساء فریدون کشاورز در زمان حیاتش اختصاص داده است که از جانب وی بی پاسخ ماند. ما برای آگاهی عمومی، برای علاقمندان به حقیقت این بخش از اثر رفیق فروتن را تجدید چاپ می کنیم تا خوانندگان متوجه شوند که هواداران تجلیل از فریدون کشاورز تا به چه حد ریاکارانه رفتار می کنند و خود از چه قماشند.

رفیق دکتر غلامحسین فروتن در کتاب خود "یادداشتهایی از گذشته حزب توده ایران در مهاجرت" از صفحه ۲۴۰ در مورد دکتر فریدون کشاورز چنین می نویسد: "جالب اینکه همین کشاورز که صریح می نویسد فروتن نوکر چین شده بود خود، آری خود با ماموریت از جانب شورویها مانع از آن شد که من به "توکری چین" درآیم. قضیه از این قرار است:

بروز رویونیسم در حزب کمونیست شوروی سرآغاز نبرد نوی در درون جنبش کمونیستی جهانی گردید، نبرد میان مارکسیسم و رویونیسم که از آغاز سده کنونی پنهان و آشکار با دامنه ای کم و بیش گسترده در گرفته و ادامه یافته است، با این تفاوت که این بار در یک قطب (رویونیسم)، کشور پهناور و پر توان اتحاد شوروی قرار داشت که به مناسبت دستاوردهای بزرگش در انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم و پیرویش در جنگ با فاشیسم، در سراسر جهان و در نزد پرولتاریای همه کشورها از اعتماد و احترام عمیقی برخوردار بود و بهمین علت موفقیت آن در این نبرد می توانست تأثیر ویرانگر عظیمی داشته باشد، و در قطب دیگر (مارکسیسم) کشور پهناور و حزب پر اعتباری مانند چین و حزب کمونیست چین که اندیشه آفرینی توانا و خلاق مانند مائو تسه دون آنرا رهبری می کرد، رهبری که سراسر زندگی با انقلاب چین در آمیخته و در مبارزه با انحراف از مارکسیسم در تمام زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی گذشته بود.

رویونیست ها برای تخطئه این نبرد تاریخی بزرگ ایدئولوژیک و سیاسی طبقه کارگر و پوشانیدن ماهیت این نبرد، از کمونیست ها به عنوان "چینی"، یا "طرفدار چین" یاد می کردند. کشاورز هم ابیانه مرا که با رویونیسم شوروی درگیر شده بودم، "توکری چین" خطاب کرده است. در واقع آنچه که به چشم می آمد و همه کس آنرا می دید و می فهمید نبرد دو ایدئولوژی متضاد بود که میان دو حزب برگ چین و شوروی و اصولاً در درون جنبش کمونیستی جهانی جریان داشت. در این نبرد عظیم دوران ساز هر کمونیستی وظیفه داشت همراه با همه کمونیستها در سنگر مارکسیسم علیه رویونیسم جای گیرد و به دفاع از مارکسیسم برخیزد. این خود یکی از مظاهر انترناسیونالیسم پرولتری است. اگر در جمع رهبری حزب توده ایران فقط سه تن دست رد بر ایدئولوژی بورژوائی حزب "کمونیست" شوروی گذاشتند در عوض اکثریت قریب به اتفاق اعضای حزب توده در کشورهای غرب اروپا از رهبری حزب بریدند و در صدد سازمان دادن خویش در یک حزب مارکسیستی برآمدند.

با طرد مشی بین المللی حزب توده وظیفه ما پایان نمی یافت. برنامه ما این بود که به اقامت خود در آلمان شرقی که در آن هیچگونه فعالیتی امکان پذیر نبود خاتمه دهیم و رهسپار غرب شویم تا در آنجا دستمان برای فعالیت باز باشد. این اقدامی نبود که بتوان به سهولت بدان دست یافت. ما برای عملی ساختن نقشه خود به کمک مارکسیست ها نیاز داشتیم. بنظر ما می رسید که این کمک را حزب کمونیست چین می تواند در اختیار ما بگذارد. از طریق سفارت چین در برلن شرقی با این حزب تماس گرفتیم، برنامه کار خود را نیز توضیح دادیم، از ما استقبال گرمی بعمل آمد پس از نخستین تماس، تماس های دیگری برای تصمیم گیری در باره چگونگی اجرای برنامه داشتیم و جریان با موفقیت پیش می رفت. متأسفانه روزی فرارسید که ورق بکلی برگشت و روابط مقامات چینی با ما به سردی گرائید و از آن پس حتی ما را به سفارت نیز راه ندادند. بدین ترتیب درجه ای که به روی ما گشوده شده بود با خشونت بسته شد.

در اندیشه فرو رفتیم که چرا مقامات حزب کمونیست چین پس از برخورد گرم و صمیمانه اولیه رفتارشان اینگونه تغییر کرد. هر چه بیشتر جستیم کمتر یافتیم. بالاخره خود را قانع کردیم به اینکه حزب کمونیست چین که حزب بزرگ و پر توانی است بخاطر پیش برد مبارزه نخواست به ما کمک به ما خود را در معرض اتهام مداخله در امور احزاب دیگر قرار دهد. پس از چندی توجه ما به حزب کار آلبانی معطوف گردید. به سفارت آلبانی در برلن شرقی مراجعه کردیم وضع خود را و برنامه خود را به جناب سفیر توضیح دادیم. از بخت بد در اینجا بر ما همان رفت که در جریان سفارت چین پیش آمد. ابتداء جناب سفیر ابراز مسرت فراوان کرد از اینکه ما را در صف مارکسیست - لنینیستها می بیند سپس با ما به پیروزی مارکسیسم - لنینیسم نوشید و اظهار داشت: چنانچه گذرنامه می داشتید فوراً به شما ویزا می دادم که به تیرانا بروید و مسایل را با حزب حل کنید. اما صدور... ادامه در صفحه ۶

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساترشدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هرچند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.